شرح عقیده طحاویه

**تأليف:**

**محمد ناصر الدین آلبانی**

**مترجم:**

**حامد فیروزی**

**چاپ اول 1430/1388هـ**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح عقیده طحاویه | | | |
| **نویسنده:** | محمد ناصر الدین آلبانی | | | |
| **مترجم:** | حامد فیروزی | | | |
| **موضوع:** | مجموعه عقاید اسلامی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

فهرست مطالب

**و به نستعين الحمد الله رب العالمين**

علامه، حجه‌الاسلام، ابوجعفر وراق طحاوي/ مي‌گويد:

اين عقيده اهل‌سنّت و جماعت و فقهايي مانند: ابوحنيفه نعمان بن ثابت كوفي، ابويوسف يعقوب بن ابراهيم انصاري و ابوعبدالله محمد بن حسن شيباني است، در حقيقت همان اصول ديني است كه پروردگار جهانيان فرستاده‌ است**([[1]](#footnote-1))**:

1. در مورد توحيد الله به توفيق او تعالي مي‌گوييم: قطعاً الله يكتاست**([[2]](#footnote-2))**.
2. هيچ چيز همانند او (الله) نيست **([[3]](#footnote-3))**.
3. هيچ چيز الله را ناتوان نمي‌كند.
4. معبود به حقي جز او نيست.
5. ذات الله قديمي **([[4]](#footnote-4))** است كه آغازي ندارد و وجود ذات او تعالي بي‌انتهاست.
6. الله هرگز فنا و نابود نمي‌شود و آغازي دوباره او را نيست.
7. چيزي جز آنچه اراده مي‌‌كند، نمي‌شود.
8. در تصور و خيال نمي‌گنجد، و فهم‌ها نمي‌توانند او را درك كنند.
9. به مخلوقات شباهت ندارد**([[5]](#footnote-5))**.
10. الله زنده‌ايست كه نمي‌ميرد، پايدار و بيداري است كه هرگز نمي‌خوابد.
11. خالق است بدون اين كه نياز داشته باشد، روزي دهنده ‌است بدون هيچ گونه سختي و مشقتي.
12. مي‌ميراند بدون ترس، بر مي‌‌انگيزد بدون مشقت.
13. همواره با صفاتش پيش از خلق مخلوقات بوده، ‌با وجود مخلوقات و چيزي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه قبلاً نبود، بر صفاتش افزوده نشده با صفاتش از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.
14. پس از خلقت مخلوقات نام خالق و بوجود آوردن آفريده‌‌‌‌‌‌‌ها نام **«**باري**»** براي مصداق پيدا نكرده، بلكه از اول ذات الله مصداق اين صفات بوده است.
15. معناي ربوبيت (پرورش دهنده) در ذات اوست نه معناي پرورش داده شده، همه مفاهيم خالق بودن در او تعالي است، مفاهيم مخلوق بودن در او راه ندارد.
16. همان‌گونه كه الله زنده كننده‌ي مردگان پس از زنده كردن‌شان است، پيش از زنده كردن‌شان هم سزاوار و شايسته اين نام بوده است و همين طور پيش از بوجود آوردن مخلوقات، شايسته و سزاوار نام خالق بوده است.
17. اين بدان سبب است كه الله تعالي به هر چيز تواناست **([[6]](#footnote-6))** و هر چه به او نياز دارد، انجام هر كاري برايش آسان است؛ به چيزي نياز نيست، **«**هيچ چيز همانند او نيست، او شنوا و بيناست**»**.
18. خلق را با علم‌اش آفريده است.
19. براي مخلوقات اندازه‌‌‌‌‌‌‌هاي مشخص مقدر كرده است.
20. پايان عمر همه را تعيين نموده است.
21. هيچ چيز حتي پيش از خلقت براي او پوشيده نيست لذا او تعالي از پيش از عمل‌ آن‌ها آگاه بوده است.
22. الله بندگان را به اطاعت از خود دستور داده و از معصيت خود نهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده است.
23. هر چيز به خواست و تقدير الله در حركت است، خواست اوست كه اجرا مي‌‌‌شود، بندگان اراده‌ي مستقلي ندارند بجز آنچه الله براي‌شان خواسته است لذا آنچه الله براي‌شان خواسته، مي‌‌‌شود، هر چه نخواسته نمي‌شود **([[7]](#footnote-7))**.
24. هر كس را بخواهد به فضل و كرم خود هدايت و در پناه خود حفظ مي‌‌‌كند عافيت مي‌‌‌دهد و هر كس را بخواهد به عدالت خود گمراه، ذليل و مبتلا مي‌‌گرداند.
25. همه تغيير و تحولات به اراده الله و در چارچوبه‌ي فضل و عدل اوست.
26. الله از داشتن ضد و همانند بالاتر است.
27. كسي را ياراي رد و تغيب حكم و تقدير الهي نيست و كسي نمي‌تواند بر فرمان الهي غلبه‌ كند.
28. به همه‌ي آنچه گفته شد ايمان داريم و يقين داريم كه همه از جانب الله است.
29. و معتقديم كه محمد بنده برگزيده و پيامبرص انتخاب شده و رسول تأييد شده الهي است**([[8]](#footnote-8))**.
30. معتقديم كه محمد، خاتم پيامبران و پيشواي پرهيزگاران و سردار انبيا است**([[9]](#footnote-9))**. پيامبرص حبيب پروردگار جهانيان است**([[10]](#footnote-10))**.
31. هر ادعاي پيامبري پس از پيامبراسلام گمراهي و هوا پرستي است**([[11]](#footnote-11))**.
32. معتقديم پيامبر ما به سوي عموم جن‌ها**([[12]](#footnote-12))** و همه‌ي مخلوقات با حق و هدايت، نور و روشنايي، مبعوث شده است.
33. ما معتقديم؛ قرآن كلام الله است، از او بدون كيفيت آغاز شده و آن را بر رسولشص بصورت وحي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نازل كرده لذا مؤمنان حقانيت آن را تصديق كرده‌اند و يقين كرده‌اند كه قرآن كلام حقيقي الهي است، همانند كلام مخلوقات، مخلوق نيست، هر كس كلام الله را بشنود و گمان كند، سخن بشر است، بيقين كافر شده‌‌‌‌‌‌است و الله او را مذمت و عيب‌جويي كرده و وعده داده كه به آتش جهنم بسوزاند، آن‌جا كه مي‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌‌﴾ [المدثر: 26]. «بزودي او را به جهنم داخل خواهيم كرد».

اين وعده را الله به كسي داده كه بگويد: ﴿ ‌‌ ﴾ [المدثر: 25]. «اين [قرآن] جز گفته بشر نيست».

ما دانسته و يقين داريم كه اين قرآن سخن خالق بشر است و كلام الله شبيه كلام بشر نيست**([[13]](#footnote-13))**.

1. هر‌كس الله را به يكي از مفاهيم بشري توصيف كند بي گمان كافر شده است لذا هر كس بصيرت دارد به اين توجه مي‌‌كند و از گفتن سخني هم‌چون سخنان كفار ابراز تنفر و انزجار مي‌‌كند و مؤمن يقين دارد كه الله با صفات خود همانند بشر نيست.
2. اين كه بهشتي‌يان الله را بدون احاطه و كيفيت مي‌‌بينند، حق است و كتاب پروردگار ما اين حقيقت را بيان كرده و مي‌‌‌‌‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌ ‌ ﴾ [القيامة: 22-23]. «آن روز چهره‌‌‌‌‌‌‌هايي تازه و خرم هستند و به سوي پروردگارشان نگاه مي‌‌كنند».

توضيح و تفسير اين ديدن به همان صورت است كه الله مي‌‌داند و اراده كرده است و تمام روايات صحيحي كه از پيامبر به ما رسيده به همان صورت كه فرموده درست است**([[14]](#footnote-14))**. و ما اين‌ها را با آرا و نظريات‌مان تأويل نمي‌كنيم و هوا پرستانه به آن‌ها به ديده توهم نمي‌نگريم.

بايد دانست كه كسي در دينش سالم نخواهد ماند مگر اين كه كاملاً تسليم الله تعالي و رسولشص شود و علم آنچه، بر او پوشيده مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ماند را به آگاهان آن علم واگذار كند.

1. اسلام استوار و ثابت در قلب كسي نمي‌شود مگر با تسليم و فرمانبرداري كامل در برابر قرآن و سنّت، لذا هر كس قصد علمي كند كه دانستن آن برايش ممنوع قرار داده شده و فهمش را در برابر الله قانع و تسليم نشود، اين روش او را از توحيد خالص، شناخت پاك، ايمان صحيح و سالم محروم مي‌‌كند و در ميان كفر و ايمان، تصديق و تكذيب، اقرار و انكار سرگردان مي‌شود و در چالش، وسوسه، حيرت، شك و ترديد. گمراهي گرفتار خواهد شد كه نه مؤمن تصديق كننده است و نه منكر تكذيب كننده!؟.
2. تفسير و تاويل ايمان به ديدن الله براي اهل دارالسلام از آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه اين را با توهم**([[15]](#footnote-15))** مي‌‌پذيرند و يا با فهم**([[16]](#footnote-16))** خودشان تفسير مي‌‌كنند، درست نيست، چرا كه تفسير و معناي صحيح از ديدن الله و يا هر معنايي كه به پروردگار نسبت داده مي‌‌شود با رها كردن تاويل و لازم گرفتن تسليم است و دين مسلمانان**([[17]](#footnote-17))** همين است و بس.

هركس از نفي صفات و تشبيه صفات الله به صفات مخلوقات خودش را حفاظت نكند، منحرف شده و به راه صحيح، منزه دانستن **«الله»** رهنمون نشده است**([[18]](#footnote-18))**، زيرا پروردگار، متصف به صفات وحدانيت و يكتايي است، مفاهيم صفات آن‌طور كه براي الله ثابت است در احدي از مخلوقاتش نيست.

1. الله‌تعالي از حد و مرز و غايت‌ها [پايان‌ها] و داشتن ركن و اعضا و ادوات بالاتر است، همانند: ديگر مخلوقات در‌ جهات شش‌گانه جاي نگرفته است**([[19]](#footnote-19))**.
2. معراج حق است و به يقين كه رسول‌اللهص شبانه و در بيداري به آسمان برده شده است. سپس از آن‌جا به جاها و مقام‌هاي بلند كه الله خواسته او را مورد احترام و بزرگواري قرار دهد، برده‌اند، هر چه خواسته به او وحي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده و الله تعالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مي‌‌‌فرمايد**:([[20]](#footnote-20))** ﴿ ﴾ [النجم: 11]. «آنچه قلب ديده بود دروغ خود ساخته نبود».

درود و سلام الهي در دنيا و آخرت بر پيامبر باد!.

1. حوضي كه الله با آن پيامبرش را اكرام و احترام نموده تا امت خود را سيراب كند، حق است**([[21]](#footnote-21))**.
2. شفاعتي كه براي امت خود ذخيره كرده، همان‌طور كه در احاديث آمده، حق است**([[22]](#footnote-22))**.
3. پيماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه الله از آدم و ذريه‌اش گرفته، حق است**([[23]](#footnote-23))**.
4. تعداد كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه وارد بهشت و تعداد كساني كه وارد دوزخ مي‌‌شوند؛ در كل در علم هميشگي الله است و تعداد بهشتيان و دوزخيان هميشه ثابت است و كم و زياد نخواهد شد**([[24]](#footnote-24))**.
5. الله از افعال بندگان آگاه بوده و مي‌‌دانسته كه آنان چه رفتار خواهند داشت و براي هركس همان آسان خواهد بود كه به خاطر آن آفريده شده است‌‌**([[25]](#footnote-25))**.

خاتمه اعمال معتبر است**([[26]](#footnote-26))** نيك بخت كسي است كه به حكم قضاوت الله تعالي است**([[27]](#footnote-27))**.

اصل قدر راز الهي در ميان مخلوقات است كه فرشته مقرب و پيامبرص مرسلي را از آن آگاه نكرده است و بررسي و تحقيق در اين خصوص وسيله‌اي براي پستي و رسوايي و نردبان محروميت از حقيقت و پله طغيان و سركشي است. بنابراين بر انسان مؤمن لازم است كه از بررسي و انديشيدن و وسوسه**([[28]](#footnote-28))** در اين خصوص قطعاً پرهيز و اجتناب كند چرا كه الله تعالي علم و دانش **«قدر»** را از مخلوقاتش پوشيده و آنان را از كنكاش نهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده است؛ همان‌طور كه الله تعالي در قرآن مي‌‌‌فرمايد: **«لا يسال عما يفعل و هم يسالون»([[29]](#footnote-29)).** «الله از آنچه انجام مي‌‌دهد، سؤال نمي‌شود و آنان از هر چه انجام مي‌‌دهند سؤال مي‌شوند».

اين‌ها**([[30]](#footnote-30))** خلاصه مسايل مربوط به علم تقدير است كه هر كس از دوستان الله قلبي نوراني داشته باشد، بدان نيازمند است و اين مقام راسخان در علم است، زيرا علم بر دو نوع است:

الف- علمي كه در ميان مخلوقات موجود است.

ب- علمي كه در ميان مخلوقات وجودي ندارد.

انكار علم موجود و ادعاي علم مفقود، كفر است و ايمان [در هيچ قلبي] تثبيت نخواهد شد مگر با پذيرش علم موجود و ترك علم مفقود.

ما به لوح**([[31]](#footnote-31))**، قلم**([[32]](#footnote-32))** و آنچه در آن نوشته شده ايمان داريم، لذا اگر تمام مخلوقات جمع شوند تا چيزي را كه الله نوشته بخواهند محو كنند، نمي‌توانند و اگر همه‌شان جمع شوند تا چيزي را كه الله ننوشته بوجود بياورند باز هم قدرت و توانايي ندارند. قلم بر وجود همه‌ي آنچه قرار است تا قيامت صورت بگيرد خشكيده، و آنچه قرار است به بنده نرسد، نمي‌رسد**([[33]](#footnote-33))** و هر چه بايد برسد امكان نرسيدن آن نيست.

وظيفه بنده است كه ايمان داشته باشد الله از وجود هر موجودي [مخلوقي] از پيش آگاه بوده و سپس آن را مقدر كرده است، مقدر كردني كه محكم، ثابت و مسلم است و كسي نمي‌تواند آن را باطل كند يا به تاخير بياندازد و آن را از بين ببرد يا تغيير دهد و در آسمان و زمين الله كسي نيست كه بتواند چيزي بر اين تقدير بيافزايد يا از آن كم كند، اين از عمق ايمان و اساس معرفت و اعتراف به توحيد ربوبيت الهي است.

الله‌تعالي مي‌فرمايد**:** ﴿ ‌﴾ [الفرقان: 2]. «الله هر چيز را آفريد و آن را اندازه كرد، اندازه كردني».

و مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الأحزاب: 38]. «فرمان الله، اندازه و مقرر شده است».

عرش و كرسي حق است**([[34]](#footnote-34))**.

الله تعالی از عرش و غير آن بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز است**([[35]](#footnote-35))**.

الله تعالي بر هر چيز احاطه دارد و بالاتر**([[36]](#footnote-36))** از هر چيز است، و مخلوقاتش از احاطه ذات او تعالي ناتوانند.

ما معتقديم كه الله ابراهيم را به عنوان خليل [دوست صميمي] انتخاب كرده است، و موسي بدون مشخص بودن كيفيت با الله سخن گفته است، ما به اين ايمان داريم، قلباً آن را تصديق مي‌‌كنيم و تسليم اين حقيقت هستيم.

به وجود فرشتگان، حقانيت پيامبران و كتاب‌هايي كه بر رسولان نازل شده است، ايمان داريم و گواهي مي‌‌دهيم كه آنان بر حقيقتي آشكار بوده‌اند.

كساني كه رو به طرف قبله، نماز مي‌‌خوانند تا زماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بر هر آنچه پيامبرص آورده معترف باشند، و هر چه پيامبرص گفته و خبر داده است را تصديق كنند؛**([[37]](#footnote-37))** مسلمان و مؤمن مي‌‌ناميم.

در خصوص ذات الله (معتقديم كه) در عمق مباحث ذات الله كنجكاوي نكنيم و در دين الله هيچ گونه شك و ترديدي به خود راه نمي‌دهيم.

ما در باره‌ي قرآن جدال نمي‌كنيم و گواهي مي‌‌دهيم كه قرآن كلام پروردگار جهانيان**([[38]](#footnote-38))** است، آن را روح الامين [جبرئيل] آورده و به سردار رسولان محمدص آموزش داده و كلام الهي است لذا هيچ سخني از سخنان مخلوقات با كلام الله برابري نمي‌كند و معتقديم مخلوق نيست و با جماعت مسلمان مخالفت نمي‌كنيم.

كسي از اهل قبله [كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه نماز مي‌‌خوانند] را به خاطر گناه، تا آن را حلال نداند، تكفير نمي‌كنيم**([[39]](#footnote-39))**.

و ما معتقديم نيستيم كه گناهِ گناه كاران در ايمان تاثيري نگذارد**([[40]](#footnote-40))**.

ما اميد‌واريم كه نيكو‌كاران مؤمن مورد عفو الهي قرار گيرند و به رحمت الله وارد بهشت ‌‌شوند اما معتقد به امنيت آنان. به معناي نجات قطعي‌شان از آتش دوزخ نيستيم و گواهي**([[41]](#footnote-41))** به بهشتي بودن‌شان نمي‌دهيم و براي گناه‌كاران طلب آمرزش مي‌‌كنيم و بر آنان بيم داريم، اما نا اميد نيستيم.

بنده از ايمان بيرون نمي‌شود مگر با انكار آنچه وارد آن شده است**([[42]](#footnote-42))**.

ايمان، اقرار به زبان و تصديق به قلب است**([[43]](#footnote-43))**.

تمام مسایل شرعي و توضيحات نبوي كه به صحت از پيامبرص ثابت شده، حق است**([[44]](#footnote-44))**.

ايمان يكي است و مؤمنان در اصل ايمان برابرند**([[45]](#footnote-45))** لذا برتري و فضيلت در ميان مومنان با ترس و تقوا و مخالفت با هواي نفساني و پايبندي به مستحبات است.

همه مؤمنان دوستان خداوند رحمان هستند**([[46]](#footnote-46))** و بزرگوارترين‌شان كسي است كه بيشتر الله را اطاعت كند و از دستورات قرآن پيروي نمايد**([[47]](#footnote-47))**.

ايمان آنست كه به الله، فرشتگان، كتاب‌هاي آسماني، پيامبران الهي، روز قيامت و خير و شر و اين كه شيريني و تلخي تقدير**([[48]](#footnote-48))** از جانب الله است ايمان داشته باشيم.

ما به همه آنچه گفته شد ايمان داريم و بين هيچ يك از پيامبران تفاوت قایل نيستيم و آنان را بر آن‌چه كه آورده‌اند تصديق مي‌‌كنيم.

مرتكبان گناهان كبيره (از امت محمدص**([[49]](#footnote-49))**) كه با عقيده توحيد بميرند در آتش جاويد نخواهند ماند، هر چند از گناهان كبيره توبه نكرده باشند و اين پس از ملاقات با شناخت**([[50]](#footnote-50))** و ايمان به الله صورت خواهد گرفت آنگاه آنان تحت اراده و فرمان الله هستند، اگر بخواهند آنان را مي‌بخشد و به فضل خود از آنان در ‌مي‌گذرد. الله تعالي در قرآن مي‌‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌‌‌ ‌‌ ‌ ‌‌‌﴾ [النساء: 48]. **«اللهم يا ولي الاسلام واهله ثبتنا علي الاسلام حتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نلقاك به([[51]](#footnote-51))».** «پروردگارا! اي ولي(دوست و كار ساز) اسلام و مسلمانان، ما را بر اسلام ثابت قدم بدار تا تو را با اسلام ملاقات كنيم».

ما معتقديم نماز خواندن پشت سر نيكوكاران و گنه كار و فاسق، از اهل قبله جايز است، جايز است بر نيكوكاران و فاسق نماز جنازه بخوانيم**([[52]](#footnote-52))**.

حكم به بهشتي**([[53]](#footnote-53))** يا جهنمي بودن كسي از مسلمانان اعم از نيكوكار و فاسق را نمي‌كنيم و گواهي بر كافر، مشرك و منافق بودن آنان تا دليل آشكار بر اين موارد نباشد، نمي‌دهيم و باطن‌شان را به الله تعالي واگذار مي‌كنيم.

ما معتقديم شمشير كشيدن عليه كسي از مسلمانان مگر با دليل از كتاب و سنّت جايز نيست.

ما معتقديم شورش عليه پيشوايان و متوليان امور جايز نيست هر چند ظلم**([[54]](#footnote-54))** كنند و برعليه‌‌شان دعا ‌نمي‌كنيم و دست از اطاعت‌شان بر نمي‌داريم و معتقديم تا به گناه دستور ندهند اطاعت‌شان همانند: اطاعت از الله واجب**([[55]](#footnote-55))** است و دعا مي‌‌كنيم الله آنان را اصلاح كند و عافيت دهد.

از سنّت و جماعت **([[56]](#footnote-56))** پيروي و از تكروي، اختلاف و تفرقه**([[57]](#footnote-57))** اجتناب مي‌‌كنيم.

[حاكمان و افراد]عادل و امانت دار را دوست داريم و از ظالمان و خيانت پيشگان متنفريم.

در صورتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه علم چيزي بر ما مشبه شود مي‌گوييم: **«الله‌اعلم!»** و آن را به الله واگذار مي‌كنيم.

ما معتقديم مسح بر موزه‌‌‌‌‌‌‌ها در سفر و حضر آن طور كه در احاديث آمده، جايز است**([[58]](#footnote-58))**.

فرضيت حج و جهاد با اولي الامر[نيكو كار و فاسق] مسلمان تا برپايي قيامت**([[59]](#footnote-59))** ثابت است و هيچ چيز اين دو را باطل و قطع نمي‌كند.

ما به وجود فرشتگان **«كرام الكاتبين»** «نويسندگان بزرگوار». ايمان داريم و معتقديم آنان را الله براي حفاظت از ما مأمور كرده است.

ما به فرشته مرگ**([[60]](#footnote-60))** كه مأمور گرفتن ارواح جهانيان است، ايمان داريم.

ما معتقديم عذاب قبر براي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه سزوار آن هستند ثابت است**([[61]](#footnote-61))** و سوال منكر و نكير**([[62]](#footnote-62))** از (رب، دين و پيامبرص) از هر فرد آن‌طور كه در روايات از پيامبرص و صحابه نقل شده، حق است.

قبر باغي**([[63]](#footnote-63))** از باغ‌هاي بهشت يا چاله‌اي از چاله‌هاي دوزخ است.

ما ايمان داريم كه پس از مرگ بر انگيخته خواهيم شد و در روز قيامت جزاي اعمال را خواهيم ديد و اعمال ما در پيشگاه الهي عرضه خواهد شد و از ما حساب گرفته مي‌‌شود و نامه اعمال‌مان را خواهيم خواند و در برابر اعمال نيكو، پاداش داده مي‌شويم و در مقابل اعمال ناشايست عذاب خواهيم شد و معتقديم پل صراط، ترازوي اعمال و ميزان حق است.

بهشت و دوزخ هر دو مخلوقاتي هستند كه هرگز**([[64]](#footnote-64))** نابود نمي‌شوند و الله بهشت و دوزخ را پيش از آفرينش مخلوقات آفريده است لذا هر كس را بخواهد به لطف خويش وارد بهشت مي‌كند و هر كس را بخواهد به عدالت خود وارد جهنم مي‌كند اما هر كس همان كاري مي‌كند كه برايش**([[65]](#footnote-65))** نوشته شده است و به طرف همان در حركت است كه آفريده شده است.

خير و شر از طرف الله براي بندگان مقدر شده است.

جايز نيست مخلوق را به استطاعت و توانايي بر افعالي كه انجام آن‌ها واجب است، توصيف نمود و توفيق با انجام كار همراه است، استطاعت و قدرت از نظر سلامتي، توانايي و نيروي انجام كار و سالم بودن وسايل بايد قبل از انجام فعل باشد و خطاب الهي مربوط به فردي مي‌شود كه موارد فوق رد دارا باشد. الله تعالي مي‌‌‌فرمايد:**‌([[66]](#footnote-66))** ﴿ ‌﴾ [البقرة: 286].«خداوند هيچ نفسي را مكلف نمي‌كند مگر به اندازه توان آن».

خالق افعال و انسان‌ها الله است و انسان‌ها كاسب افعال هستند.

الله كسي را بجز به ميزان توانش مكلف نكرده و انسان به همان اندازه طاقت دارد كه مكلف **([[67]](#footnote-67))** شده است و تفسير **«لاحول‌ولاقوة‌الابالله»** «هيچ نيروي تغيير دهنده و قدرتي جز الله نيست». اين است كه ما معتقديم هيچ تغيير و حركتي صورت نمي‌گيرد و كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌تواند از معصيت الله برگردد، مگر با ياري الله و كسي قدرتي بر اطاعت الله ندارد و نمي‌تواند بر آن ثابت قدم باشد، مگر با توفيق الله تعالي.

هر چيز به خواست، علم، قضا و قدر الهي در حركت است، خواست الله بر تمام خواسته‌‌‌‌‌‌‌ها غلبه دارد و قضاوت الهي بر تمام توانايي‌ها چيره است، هر چه بخواهد انجام مي‌دهد و هرگز ظالم نيست**([[68]](#footnote-68))** از هر بدي و هلاكت پاك است و از هر عيب و زشتي منزه است‌‌‌‌‌‌. الله تعالي مي‌فرمايد: ﴿‌‌ ‌﴾ [الأنبیاء: 23]. «[الله] از آنچه مي‌كند سوال نمي‌شود و آن‌ها [مخلوقات] هستند كه مورد سوال قرار مي‌گيرند».

دعا و صدقات بازماندگان براي مردگان سودمند است**([[69]](#footnote-69))**.

الله دعاها را اجابت و نيازها را برآورده مي‌كند.

الله مالك هر چيز است و هيچ چيزي بر الله تسلط ندارد. به اندازه چشم به هم زدني هم از الله بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز نيستيم، هر كس به اندازه‌ي چشم به هم زدني خودش از الله بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز بداند به يقين كه كافر شده و از هلاك شوندگان است.

الله غضب مي‌كند، خشنود و راضي مي‌شود نه مانند كسي از مخلوقات**([[70]](#footnote-70))**.

ما ياران پيامبرص را دوست داريم اما در دوستي هيچ يك از آنان افراط نمي‌كنيم**([[71]](#footnote-71))** و از هيچ صحابه‌اي بري و بيزار نيستيم**([[72]](#footnote-72))** و از هر كسي كه نسبت به ياران پيامبرص بغض داشته باشد يا آنان را به خير ذكر نكند متنفريم، بجز با خير آنان را ياد نمي‌كنيم، دوستي‌شان دين، ‌ايمان و احسان است، بغض‌شان كفر، نفاق و طغيان است‌‌‌‌‌‌.

ما معتقديم خلافت بعد از رسول‌ اللهص، اول براي ابوبكر صديقس بدليل برتري كه بر ديگر افراد امت دارد، حق و ثابت است. سپس براي عمرس بعد از اين دو براي عثمانس و سپس براي علي‌بن‌ابي‌طالبس، ثابت و حق است لذا اين‌ها خلفاي راشدين و ائمه مهتدين (هدايت كننده) هستند**([[73]](#footnote-73))**.

ما [اهل‌سنت] ده نفري را كه پيامبر به بهشت بشارت داده (دوست داريم)**([[74]](#footnote-74))** بدليل گواهي پيامبرص گواهي مي‌دهيم بهشتي هستند، چرا كه سخن پيامبر حق است؛ آن ده نفر عبارتند از: ابوبكر، عمر، عثمان، علي، طلحه، زبير، سعد، سعيد، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبيده بن جراح (امين امت)س.

هر كس در خصوص اصحاب، همسران و فرزندان و نسل پيامبرص كه از هر پليدي پاكند، به نيكي سخن بگويد و ديدگاه نيكو داشته باشد، قطعاً از نفاق بري و بدور است‌‌‌‌‌‌.

علما و دانشمندان سلف اعم از سابقين، صحابه و تابعين، اهل خير و محدثين و فقها و صاحب نظران را به نيكي و خير ياد مي‌كنيم و هر كس آنان را به بدي ياد كند گمراه است‌‌‌‌‌‌.

كسي از اوليا بر پيامبران برتري ندارد و ما معتقديم يك پيامبرص از تمام اوليا افضل**([[75]](#footnote-75))** و برتر است.

ما به حقيقت كراماتي كه از اوليا بر اساس رواياتي كه به صحت از راويان ثق**([[76]](#footnote-76))** ثابت است، ايمان داريم.

به علامت‌هاي قيامت اعم از خروج دجال، فرود آمدن عيسي عليه‌السلام، از آسمان**([[77]](#footnote-77))** و طلوع خورشيد از مغرب و خروج دابه الارض [چهارپاي زمين] از جاي خودش ايمان داريم.

جادوگر، فال‌گير و هر كس ادعاي چيزي مي‌كند كه با قرآن، سنت و اجماع امت مخالف است را تصديق نمي‌كنيم.

معتقديم جماعت**([[78]](#footnote-78))** بر حق و صواب است و تك روي گمراهي و عذاب است.

دين الله در زمين و آسمان يكي است و آن اسلام است، الله تعالي مي‌‌‌فرمايد**:** ﴿ ‌ ﴾ [آل عمران: 19]. «براستي دين [مورد قبول] نزد پروردگار اسلام است».

و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌ ﴾ [المائدة: 3]. «و راضي شدم كه اسلام دين ابدي‌تان باشد»**([[79]](#footnote-79))**.

دين اسلام ديني بين افراط و تفريط و بين تشبيه و تعطيل، بين جبر و قدر، و بين در امنيت دانستن و نااميدي است.

ظاهر و باطن دين و اعتقاد ما همين است و ما از هر كس كه با آنچه ذكر شد مخالفت كند، در برابر الله اعلام بيزاري مي‌كنيم.

از الله تعالي مي‌خواهيم كه ما را بر ايمان ثابت قدم بدارد و خاتمه‌ي ‌ما را با ايمان قرار دهد و ما را از هواهاي نفساني مختلف و پراكنده و نظريات متفرق و مذاهب رد كننده مانند: مشبه، معتزله، جهيمهٰ، جبريه، قدريه و... از آنان كه با سنت و جماعت مخالفت كرده**([[80]](#footnote-80))** و با گمراهان هم پيمان شده‌اند حفظ كند و ما از آنان اعلام بيزاري و تنفر مي‌كنيم و آن‌ها از نظر ما گمراه و پست هستند. **«و بالله‌التوفيق و العصمة».**

1. - اين افزوده ‌از نسخه (خ) و... گرفته شده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ا**ول:** شرك در ربوبيت، اين نوع شرك بسيار كم است، هر چند معتزله عقايدي دارند كه، به اين نوع شرك نزديك است، آن‌ها معتقدند «شر»‌ از آفريده‌‌‌‌‌‌‌هاي خود انسان است و رسول الله‌ص در اشاره به همين نوع شرك مي‌‌‌فرمايد: «قدري‌ها» مجوس اين امت‌اند. اين حديث را در منابع متعدد تحقيق كرده‌ام و در صحيح جامع الصغير تحت شماره 4318) به اين منابع اشاره شده است.

   **دوم:** شرك در الوهيت يا عبادت؛ و آن اين كه با الله تعالي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي ديگر مانند: پيامبران و نيكوكاران را عبادت كنند به اين صورت كه از آنان فرياد‌خواهي و فرياد‌رسي كنند و در هنگام گرفتاري‌ها و سختي‌ها آنان را صدا زنند و امثال اين‌ها، متأسفانه اين نوع شرك در اين أمت فراوان است! اما بيشترين‌ گناه اين شرك به دوش علما و صاحب‌نظراني است كه اين نوع شرك را تأييد مي‌كنند البته بايد بدانيم كه مشركين مسلمان نما، اسم آن را عوض كرده و توسل گذاشته‌اند.

   **سوم:** شرك در صفات؛ و آن اين است كه برخي مخلوقات را به برخي صفات مخصوص الله توصيف كنند، مانند: آگاهي از غيب، اين نوع شرك در ميان صوفي‌ها و كساني كه تحت تأثير آنان قرار گرفته‌اند، بسيار زياد است. مانند: اين‌كه در مدح پيامبر اسلام مي‌گويند: دنيا و آنچه در دنياست از سخاوت توست!؟ وآگاهي از لوح محفوظ و نوشته‌‌‌‌‌‌‌هاي پروردگار از دانش توست!؟.

   از اين‌ جاست كه برخي دروغ‌ پردازان گمراه، گمان مي‌كنند پيامبرص را در اين زمانه در حال بيداري ملاقات مي‌كنند و از او در خصوص مسايلي كه در دل برخي افرادي كه با آنان رفت و آمد دارند و از آنان پوشيده است، سؤال مي‌كنند و ادعا مي‌كنند كه پيامبر از آنان خواسته در برخي امور مردم اميرشان باشند!؟ اين در حالي است كه رسول‌اللهص در زمان زندگي‌ خود از باطن مردم بي‌خبر بوده است. الله تعالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ مي‌فرمايد: ﴿ ‌ ‌...﴾ [الأعراف: 188]. «اگر غيب مي‌دانستم منابع فراواني نصيب خود مي‌‌‌كردم و اصلاً شر و بلا به من نمي‌رسيد‌».

   وقتي پيامبرص در حال زندگي از غيب بي خبر بوده، چگونه بعد از وفات و انتقال به رفيق اعلي، از غيب آگاه است؟!.

   اين سه نوع شرك‌اند كه هر كس آن‌ها را در چارچوبه توحيد از او تعالي نفي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كند، و الله را در ذات، عبادات و صفاتش يكتا بداند، موحد است، موحدي كه تمام فضايل ويژه موحدان شامل حال او خواهد شد اما عقيده‌ي هر كس در اين چيزها ايراد داشته باشد، آيه:‌‌ (اگر به الله شرك ورزي قطعاً اعمال تو نابود خواهد شد و تو از ضرر كنندگاني). خطاب به اوست.

   برادر مسلمان! اين را خوب بياد داشته باش، زيرا اين مهّم‌ترين اصل در باب عقيده است، به همين علت مصنف بحث عقيده را با آن شروع كرده است و هر كس خواهان بحث مفصل در اين موضوع است مي‌تواند به شرح اين عقيده (شرح ابي‌العز حنفي)، كتاب‌هاي ابن‌تيميه، ابن‌قيم و ابن‌عبدالوهاب و كسان ديگري كه راه آنان را پيموده‌اند، مراجعه كند. «پرودگارا! ما و برادران ما را كه پيش از ما با ايمان از دنيا رفته‌اند، مورد مغفرت قرار ده). [↑](#footnote-ref-2)
3. - اين يكي از اصول توحيد است، اصلي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در آن هيچ چيز در ذات، صفات و افعال همانند الله نيست. ليكن مبتدعان و تاويل كنندگان اين را به عنوان اصلي براي نفي بسياري از صفات الله تعالي قرار داده‌اند لذا هرگاه ايمان به يكي از صفات الله در نظرشان نا‌خوشايند بيايد با تأويل و تخريب آن را انكار مي‌كنند و استدلال‌شان آيه‌ي: (هيچ چيز همانند او [الله] نيست‌‌‌‌‌‌) است. آنان با تجاهل از خواندن همه آيه كه در آخر آن آمده: صفات الله را انكار مي‌كنند. در اين آيه منزه بودن الله و هم مثل بودن با مخلوقات و نيز اثبات صفات با هم آمده است. بنابراين هر كس مي‌خواهد عقيده صحيح داشته باشد بايد الله تعالي را از تشابه به حوادث بدون تاويل و تعطيل صفات، منزه بداند، و صفاتي را كه الله در كتابش و پيامبرص در سنت گفته‌اند بدون تمثيل[همانند قايل شدن] ثابت بداند و اين مذهب سلف، صحابه، تابعين و تبع تابعين است و نظريه طحاري به پيروي از امام ابوحنيفه و ديگر ائمه همين است، براي توضيح كامل اين موضوع به شرح «**ابي العز**» مراجعه شود. ‌‌پس بر ماست كه در هدايتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پيموده‌اند، به آنان اقتدا كنيم). [↑](#footnote-ref-3)
4. - بايد دانست كه واژه قديم از اسماء الله تعالي نيست. اين واژه از دست آوردهاي متكلمين است، زيرا **«قديم»** در لغت عربي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه قرآن به آن نازل شده به معناي چيزي است كه از چيز ديگر جلوتر وجود داشته باشد. مثلاً: به چيز عتيقه مي‌گويند اين قديمي است، و به چيز تازه و نو مي‌گويند اين جديد است. الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌‌﴾ [یس: 39]. «تا چون شاخه‌ي خشكيده قديمي بازگردد». و عرجون قديم چوبي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه خوشه خرما بدان آويزان است، تا عرجون جديد باقي مي‌ماند و با بوجود آمدن عرجون جديد، عرجون قبلي مي‌شود عرجون قديم. اين تحقيقي است كه شيخ الاسلام در مجموع الفتاوا (ج‌1ص24) شارح در شرح اين عقيده كرده است. اما شيخ ابن مانع در اين بحث به نقل از كتاب **«البدائع»** ابن‌قيم مي‌نويسد: مي‌توان الله را به **«قديم»** به اين معناي كه از وجود هميشگي او از پيش خبر مي‌دهيم، توصيف كنيم؛ زيرا اين خبر است و باب اخبار از صفات الله كه توقيفي است، گسترده‌تر است.

   آلباني رحمه‌الله‌ مي‌گويد: شايد به همين علت است كه گاهي ابن تيميه اين صفت را به كار مي‌برد. اين بحث در ماده «45» توضيح داده خواهد شد.. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اين رديست بر شبهه آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه خالق را به مخلوق تشبيه مي‌كنند. الله سبحانه و تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌ ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست، شنوا وبيناست».

   منظور از آيات صفات آن‌طور كه مبتدعان مي‌گويند نيست. امام ابوحنيفه در فقه اكبر مي‌گويد: در هيچ چيز به مخلوقاتش شبيه نيست و مخلوقات هم در هيچ چيز شبيه او نيستند، سپس مي‌گويد: «تمام صفات او تعالي با صفات مخلوقات متفاوت است، علم دارد نه مانند علم ما، قدرت دارد، نه مانند قدرت ما، مي‌بيند نه مانند ديدن ما». [↑](#footnote-ref-5)
6. - ابن مانع در (ص/7) مي‌گويد: برخي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گفته‌اند: **«هو علي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ما يشاء و قدير»** «او بر هر چه بخواهد تواناست». اين درست نيست، بلكه درست همان است كه در قرآن و سنّت آمده است، ‌كه الله بر همه چيز تواناست، زيرا خواست و قدرت الله عام است، بر خلاف معتزلي‌ها، كه معتقدند الله نخواسته بنده گناه كند لذا گناه و معاصي به اراده بنده است نه به اراده الله!؟ به همين علت يكي از گمراهان چنين سروده است:

   «نادان و آن كه سخن او را مي‌گويد، گفته است معاصي از حكم و تقدير خالق است! اگر آنچه مي‌گويد، درست است پس چرا الله دستور داده زنا كار حد بخورد و دست دزد قطع گردد!؟».

   ابوالخطاب در توضيح حقيقت مي‌گويد: شعر «‌گفتند: خالق افعال بندگان كيست؟ گفتم: خالق جز معبود بسيار بزرگ نيست؛ گفتند: آيا كار زشت از اراده اوست؟ گفتند: هر چه هست از اراده مولاست». «اگر الله اراده نمي‌كرد اين‌ها انجام نمي‌شدند و اين براي الله نقصي نبود، او پاك‌تر و بالاتر است از اين‌كه چيزي او را عاجز و ناتوان كند» اين اراده‌اي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ابوالخطاب در اين شعر توضيح داده است اراده **«كَوْني قدري»** است نه اراده **«كَوْني شرعي».**. [↑](#footnote-ref-6)
7. - معناي اين سخن اين است كه آنچه در اين هستي از خير و شر هدايت و گمراهي به وقوع مي‌پيوندد به خواست و اراده فراگير اوست. آياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه دلالت بر اين دارد بسيار زياد و معروف است. مي‌توان اين آيات را در شرح عقيده‌ي ‌ابي‌العز و جاهاي ديگر مطالعه نمود. منظور از اين ماده، در ردّ معتزله است، آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه عموم خواست الله را نفي مي‌كنند، امّا بايد دانست كه اراده پروردگار مستلزم محبت و رضايت او تعالي نيست و معناي اين سخن اين نيست كه هر چه به اراده پروردگار اتفاق مي‌افتد، الله آن را دوست دارد. پس محبت چيزي غير از اراده است و گرنه بين فرمان بردار و نا فرمان در نزد الله تفاوتي نبود. برخي از بزرگان معتقد به **«وحدة‌الوجود»** تصريح كرده‌اند كه فرمان بردار و نا فرمان در نزد الله فرقي ندارد و هر دو الله را در چارچوبه اراده‌اش اطاعت كرده‌اند.

   عقيده سلف أمت، فقها و بيشتر كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه تقدير الهي را قبول دارند؛ اعم از اهل سنّت و ديگران اين است كه اراده الهي با محبت الهي متفاوت است و فرق دارد.

   صاحب قصيده **«بدء الامالي»** با اشاره به اين مي‌گويد: «خير و شر در اراده الهي بوده است، ليكن به شر و زشتي راضي نيست».

   شيخ الاسلام ابن تيميه مي‌گويد: «قدري‌ها معتقدند كه الله كفر و فسق و عصيان را دوست نداشته حتي اراده هم نكرده، در نتيجه ممكن است چيزي را الله نخواهد، اما بشود و چيزي را بخواهد اتفاق نيافتد». و گروهي از كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه صفات الله را ثابت مي‌دانند، معتقدند: آنچه الله بخواهد مي‌شود و آنچه نخواهد نمي‌شود. به اين ترتيب ممكن است كه گاهي الله كفر، فسق و عصيان را اراده كند ولي هدف از اين اراده اين نيست‌ كه آن را جزو دين قرار دهد، يا اين‌كه موارد مذكور را براي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كافر اراده كند و براي مؤمن اراده نكند؛ نتيجه اين‌كه، الله كفر و فسق و عصيان را دوست داشته نه به عنوان دين، و اين‌ها را براي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كافر دوست دارد و براي مؤمن دوست ندارد!.

   هر دو نظريه فوق فوق اشتباه و مخالف قرآن، سنت، اجماع سلف و ائمه است؛ زيرا آنان اتفاق نظر دارند كه هر چه الله خواهد مي‌شود و هر چه نخواهد نمي‌شود. لذا چيزي صورت نمي‌گيرد مگر با خواست و معيشت الهي. بطور كل الله فساد را دوست ندارد و كفر را براي بندگانش نمي‌پسندد اما كفار چيزي را مي‌خواهند كه الله آن را دوست ندارد. ر.ك. به مجموع الفتاوا (6/115-116) و شرح آن در الشفاء‌العليل ابن‌قيم از (ص/12‌تا134). [↑](#footnote-ref-7)
8. - بايد دانست كه هر رسول نبي هست ولي هر نبي رسول نيست و فرق‌هايي بين رسول و نبي ذكركرده‌اند كه نمي‌توان اين فرق‌ها را در تفسير آلوسي (5/449-45) و... مطالعه نمود. شايد دقيق‌‌ترين تفاوت اين باشد كه رسول به كسي مي‌گويند كه با شريعت جديد مبعوث شده اما نبي به پيامبري مي‌گويند كه براي تاييد شريعت پيامبر پيش از خودش مبعوث شده است و طبعاً نبي هم مأمور است كه شريعت الهي را ابلاغ كند و از طرفي بديهي است كه علما هم بايد دين الله را به مردم برسانند، پس واضح است آناني ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه براي تأييد شريعت پيش از خودشان مبعوث مي‌شوند به طريق اولي مأمورند كه شريعت پيامبر پيش از خودشان را ابلاغ كنند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اين عقيده در احاديث بسيار زيادي به ثبوت رسيده و امت اسلامي هم آن را پذيرفته‌اند. شارح **«ابي‌العز»** برخي از اين روايت‌‌ها را در (ص/168چاپ چهارم) ذكر كرده است، مي‌توان به آنجا رجوع نمود. اين روايات باور قطعي را براي انسان به اثبات مي‌رساند كه پيامبر سرور رسولان است. با كمال تأسف بايد بگوييم، آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه شرط قبولي روايات را متواتر بودن مي‌دانند به اين حقيقت ايمان ندارند.

   آري، افرادي هم‌چون شيخ شلتوت و ديگران كه معتقدند عقيده به جز از قرآن گرفته نمي‌شود چگونه به اين حقيقت ايمان دارند و بنده [آلباني] همه‌ي اين‌ها را به 20 صورت در رساله‌اي بنام **«وجوب الاخذ بحديث الاحاد في العقيدة و الرد علي شبه‌المخالفين»** پاسخ داده و رد كردم و در آخر آن رساله 20 مثال از عقايد ذكر كرده‌ام كه در احاديث صحيح ثابت است لذا هر كس منكر ثبوت عقايد با خبر واحد باشد؛ بر او لازم است كه بر آن‌ها ايمان نداشته باشد و اين‌كه پيامبر، سيد رسولان است يكي از آن موارد است. براي تحقيق بيشتر به آن رساله رجوع شود.. [↑](#footnote-ref-9)
10. - آلباني مي‌گويد: پيامبر خليل پروردگار جهانيان است چرا كه: خليل بودن بالاترين و كامل‌ترين درجه محبت است و به همين دليل پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِى خَلِيلاً كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً».** «الله مرا خليل گرفته، همان‌طوركه ابراهيم را خليل گرفته است». «ابن‌ماجه/146» بنابراين در هيچ روايتي ثابت نيست كه پيامبر به حبيب‌الله توصيف شده باشد. اين نكته‌ايست كه توجه به آن ضروريست، براي توضيح بيشتر به بند «52» در كلام شارح رجوع شود. [↑](#footnote-ref-10)
11. - آلباني مي‌گويد: پيامبرص‌ از روي خير خواهي و به هدف بيم دادن امت در روايات زيادي از ظهور دجالان و دروغ پردازان فراواني خبر داده است و در برخي روايات مي‌‌‌فرمايد: **«كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لاَ نَبِىَّ بَعْدِى».** «همه اين دجالان گمان مي‌كنند كه پيامبر هستند، بدانيد كه من خاتم پيامبري نيست». مسلم (ش/2380) و نگا**: «الصحيحة/1683»**.

    يكي از اين دجالان ميرزا غلام احمد قادياني است كه ادعاي نبوت كرده و در كشورهاي اسلامي مراكزي دارند كه مسلمانان را گمراه مي‌كنند، تعدادي از اين‌ها در سوريه نيز هستند، الله ريشه‌ي‌شان را بِكَنَدْ و آنان را نابود كند. اين گروه باورهاي زيادي غير از عقيده‌ي بقاي نبوت پس از پيامبرص دارند. در اين مورد سلف و پيشواي‌شان ابن‌عربي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ِ صوفي است. قادياني‌ها در اين خصوص رساله‌اي دارند كه از اقوال ابن عربي در تاييد عقيده‌ي‌شان جمع آوري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده‌اند. از آن‌جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه سخنان ابن‌عربي مستند بوده كسي از مشايخ صوفيه نتوانسته پاسخ آن‌ها را بدهد؛ اين در حالي است كه بزرگان صوفيه از يك طرف مقلد ابن عربي هستند و از طرفي هم قاطعانه معتقدند قادياني‌ها كافرند!!!؟ در اين بحث مختصر جاي ذكر همه عقايدشان نيست. بدون شك قادياني‌ها از كساني هستند كه پيامبرص به آن‌ها اشاره كرده است. در حديثي صحيح، پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«يَكُونُ فِى آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ يَأْتُونَكُمْ مِنَ الأَحَادِيثِ بِمَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ فَإِيَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ لاَ يُضِلُّونَكُمْ وَلاَ يَفْتِنُونَكُمْ»**. «در آخر الزمان دجال‌هاي دروغ‌گو رواياتي مي‌آورند كه شما و پدران‌تان نشنيده‌ايد [و در كتاب‌هاي معتبر مسلمانان نيست] بر شماست كه از آنان دوري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنيد و مواظب باشيد كه شما را گمراه نكنند و در فتنه نياندازند». اين حديث را طحاوي در مشكل الاثار (4-104) روايت كرده و در صحيح مسلم نيز تحت (ش/16) وجود دارد. از بارزترين خصوصيات‌شان اين است كه وقتي بخواهند از دعوت‌‌‌‌‌شان چيزي بگويند، سخنان‌شان را قبل از هر چيز فقط در خصوص وفات عيسي آغاز مي‌كنند چون به گمان خودشان اين را به اثبات رساندند، دارد.

    مرحله دوم؛ رواياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در خصوص نزول عيسي‌عليه‌السلام است را ذكر مي‌كنند كه امت هيچ گاه نشنيده است و چنان تظاهر مي‌كنند كه گويا به اين روايات ايمان دارند. سپس شتاب زده اين‌ها را نيز تأويل مي‌كنند! البته در صورتي اقدام به چنين عملي مي‌كنند كه به گمان خودشان وفات عيسي را ثابت كرده باشند، آن وقت مي‌گويند: منظور از اين روايات نزول فردي همانند عيسي است آن فرد ميرزا غلام احمد قادياني است!

    آنان از اين گونه تأويلات خيلي زياد دارند لذا از عواملي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ما را بر آن داشت كه بگوييم آنان از دسته باطني‌هاي هستند، بحثي است كه به زودي به آن اشاره خواهيم نمود. «انشاءالله». [↑](#footnote-ref-11)
12. - يكي از انحراف‌ها و گمراهي‌هاي قادياني‌ها اين است كه منكر وجود جن هستند اينان قبول ندارند كه جن همانند انسان‌ها مخلوق ديگري ‌باشد لذا تمام آيات و رواياتي كه در خصوص جن آمده و در آن‌ها به وجود اين موجود تصريح شده كه جن‌ها مخلوقاتي غير از انسان‌ها هستند را به گونه‌اي تأويل مي‌كنند تا بگويند، جن‌ها گروهي از انسان‌ها هستند تا جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مي‌گويند شيطان هم انساني شرير است! چقدر گمراه هستند!؟ سبحان الله!. [↑](#footnote-ref-12)
13. - اين سخن را شيخ الاسلام ابن تيميه از مصنف در مجموع‌الفتاوي(12/507) بعنوان شاهد نقل كرده است و ابي‌العز، شارح عقيده، در (ص179ج4) مي‌گويد: اين كه طحاوي نقل كرده، حقيقتي است كه ادلّه كتاب سنّت بر آن دلالت دارند، البته براي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كساني ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در آن دو تدبير كنند و بيانديشند و فطرت سالم آنان با شبهات و شكوك و نظريات باطل تغيير نكرده باشد، بدان گواهي مي‌دهد.

    مي‌گويد: مردم در خصوص كلام الله به (9) گروه تقسيم شده‌اند. سپس اين نظريات را نقل كرده‌ و مي‌گويد: نظريه سوم از اين‌ها اين است كه: كلام الله يك معنا و قايم بذات الله است كه آن امر، نهي، خبر و استخبار است، اگر از آن به عربي تعبير شود، قرآن است، اگر به عبراني تعبير شود تورات است. اين نظريه ابن‌كلاب و هم‌فكرانش مانند: اشعري و... است.

    نظريه هفتم: نظريه ابومنصور ماتريدي است، وي معتقد است كه كلام الله متضمن معنايي قايم بذات الله بوده و اين همان چيزي است كه در غير خود آفريده است.

    نظريه نهم، و صحيح، نظريه‌اي است كه از ائمه حديث و سنّت نقل شده است، اين‌ها مي‌گويند: همواره الله متكلم بوده و هست و هر گاه، هر وقت و به هر صورت بخواهد سخن بگويد، كلام الله با صوتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه شنيده مي‌شود و نوع كلام او تعالي قديم است هر چند صورت معين قديم است، اين سخن كه طحاوي مي‌گويد: [كلام الله به صورت گفتاري از ذات او شروع شده]. رديست بر معتزله و...، چرا كه معتزله معتقدند قرآن از الله شروع نشده [عقيده‌ي‌شان پيش‌تر ذكر شد].

    شيخ محمد بن‌مانع در (ص/8) مي‌گويد: الفاظ قرآن از الله است ولي معاني آن از الله نيست، كلامي‌هاي ‌گمراه و پيروان بر باطل‌شان و كلامي‌ها كه باطل گرا و كلام‌شان مذموم است، بر همين باورند.

    اهل‌‌سنت معتقدند كه كلام الله [قرآن] از جانب الله نازل شده، مخلوق نيست، الفاظ و معاني آن همان كلام الله است كه جبرئيل از الله و پيامبرص از جبرئيل و صحابه از پيامبرص شنيده‌اند و اين همان كلام الله است كه در مصحف‌ها نوشته شده و در سينه‌‌‌‌‌‌‌ها محفوظ است و با زبان‌ها تلاوت مي‌شود.

    حافظ ابن‌قيم مي‌گويد: و همچنين قرآن از كلام الله است كه بصورت حقيقت از بيان او تعالي‌شنيده شده، همه قرآن كلام الله است نه بعضي آن، لفظ و معناي قرآن از الله است، مخلوق نيست، از جانب پروردگار نازل شده و وحي الله است، لفظ و معناي قرآن از الله است.

    شارح، ابي‌العز (ص194-195) مي‌گويد: اين سخن طحاوي ردّي است بر نظريه كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مي‌گويند: كلام معناي واحدي است كه شنيدن آن از الله قابل باور نيست، مي‌گويند: آنچه شنيده و نازل و خوانده و نوشته شده كلام الله نيست، بلكه اين قرآن تعبيري از كلام الله است.

    همان‌طور كه طحاوي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گفته است: «قرآن كلام الله است و از او آغاز شده است» كساني ديگر غير از سلف نيز گفته‌اند: قرآن از طرف الله است و به سوي او بر مي‌گردد، بدين علت گفته‌اند از او شروع شده كه جهمي‌ها از معتزله و غيره معتقدند الله كلام خود را در محل آن خلق كرده و كلام الله از آن محل آغاز شده سلف گفته‌اند: كلام الله از او‌ آغاز شده است يعني او متكلم است پس كلام الهي از خودش آغاز شده نه از برخي مخلوقات، چنان كه الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌﴾ [الزمر: 1]. «اين كتابي است كه از جانب الله حكيم و عزيز، نازل شده است».

    و مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ﴾ [السجدة: 13]. «ولي اين قول[وعده] از جانب من تحقيق يافته است».

    و الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: **«قل نزله روح القدس»** جبرئيل از جانب پروردگارت بحق نازل كرده است. و معناي اين‌كه مي‌گوييم قرآن به طرف الله بر مي‌گردد اين است كه: در روايات آمده‌كه در آخر الزمان قرآن از سينه‌‌‌‌‌‌‌ها، مصحف‌ها برداشته خواهد شد و در سينه‌‌‌‌‌‌‌ها و مصحف‌ها هيچ آيه‌اي باقي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نخواهد ماند. معناي اين آيه سخن طحاوي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مي‌گويد: «قرآن بدون از كيفيت از الله است، اين است كه كيفيت و چگونگي تكلم الله مشخص نيست و معناي واژه **«قولا»** كه در متن آمده اين است كه قرآن حقيقتاً كلام الله است نه مجازاً.

    نزول قرآن به صورت وحي، يعني بر زبان فرشته، به اين صورت كه جبرئيل از الله و محمدص از جبرئيل شنيده است و او، به مردم خوانده است. الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌ ‌ ‌ ‌﴾ [الإسراء: 106]. «قرآن را جزء جزء فرو فرستاديم تا آن را با درنگ بر مردم بخواني و آن را بفرستادني حكمت آميز فرود فرستاديم».

    و الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌‌ ‌‌ ﴾ [الشعراء: 192]. «روح الامين آن را فرود آورده است. بر دل تو تا از هشدار دهندگان باشي. به زبان عربي روشن». [↑](#footnote-ref-13)
14. - بايد دانست كه رواياتي در خصوص اثبات اين‌كه مؤمنان در قيامت پروردگارشان را مي‌بينند، بسيار زياد است، تا جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه گروهي از ائمه از حمله شارح قاطعانه گفته‌اند، به حد تواتر رسيده و شارح پس از تخريج برخي از اين روايات مي‌گويد: «احاديث ديدن پروردگار را تقريباً 30 نفر از صحابه روايت كرده‌اند و هر كس از اين روايات آگاهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كامل داشته باشد به يقين قطعي مي‌رسد كه آن‌ها را رسول الله گفته است و اگر در اين شرح به توضيحات مختصر و كوتاه پايبند نبودم قطعاً همه رواياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در اين موضوع است نقل مي‌كردم و سپس مي‌گويد: «تشبيه ديدن الله به خورشيد و ماه به معناي قايل شدن مشابه براي الله نيست بلكه تشبيه ديدن به ديدن است نه تشبيه آنچه ديده مي‌شود به يكديگر حتي اين تشبيه ديدن به ديدن دليل علو[بالا بودن‌] الله بر مخلوقات است، اگر چنين نيست آيا ديدن بدون رو در‌رويي در عقل گنجايش دارد؟!.

    كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه معتقدند: الله ديده مي‌شود امّا نه در جهتي‌؛ بايد به عقل‌شان رجوع كنند! آن‌ها يا به خودشان كلك مي‌زنند و يا عقل‌شان سالم نيست‌، در غير اين صورت وقتي مي‌گويد؛ ديده مي‌شود ولي روبرو، پشت سر و سمت راست و چپ و بالا و پايين نيست‌، هر كس اين سخن را بشنود و فطرت صحيح و سالمي داشته باشد، اين سخن را رد مي‌كند.

    آلباني مي‌گويد: در خصوص ديدن الله در دنيا، پيامبرص در روايات صحيح مي‌فرمايد: **«تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ».** «بدانيد كه كسي از شما تا نميرد هرگز الله را نمي‌بيند». صحيح مسلم/7540

    هيچ روايت يا رواياتي قابل احتجاج و ثابت نيست كه پيامبرص الله را ديده باشد اما بر عكس از پيامبرص بصورت اشاري عدم ديدن الله ثابت است، آن‌جا كه در پاسخ به سؤالي مي‌گويد: «الله نور است، چگونه مي‌توانم او را ببينم؟» علي رغم اين سيده عايشهل قاطعانه ديدن الله در دنيا را رد كرده است [اين روايت در صحيحين آمده است] چون اين يك اصل مهّم بشمار مي‌رود كه شايسته است بدان تمسك جوييم. [↑](#footnote-ref-14)
15. - يعني: چنين توهمي داشته باشد كه الله با فلان شكل ديده مي‌شود، در نتيجه گمان كند كه شبيه به آن چيز است. [↑](#footnote-ref-15)
16. - يعني: هر كس ادعا كند از آيات صفات و... تفسيري ‌‌‌فهميده كه بر خلاف ظاهر آيه و يا خلاف چيزي باشد كه عموم عرب‌ها از معناي آن مي‌‌‌فهمند ادعايش باطل و قولش مردود است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - در برخي از نسخه‌ها نوشته‌اند: (دين رسولان و شريعت پيامبران است). [↑](#footnote-ref-17)
18. - آلباني مي‌گويد: اين بدان سبب است كه معتزلي‌ها و كسان ديگر به گمان خودشان صفات و ديدن الله را نفي مي‌كنند تا الله را از تشبيه منزه بدانند حال آن كه اين انحراف و گمراهي است، چرا كه آنان صفات كمال الهي از جمله ديدن را نفي مي‌كنند، چگونه مي‌توان با نفي صفات كمال «الله» را منزه دانست؛ چون معدوم ديده نمي‌شود و كمال الهي به دليل قرآن و سنت ثابت در ديدن او تعالي است و فرقه مشبه بدليل زياده روي در اثبات صفات و تشبيه خالق به مخلوق منحرف شدند، در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه حق در بين اين دو است، يعني: اثبات صفات براي الله بدون تشبيه، و منزه دانستن او تعالي بدون تعطيل صفات، چه نيكو گفته‌اند: تعطيل كننده صفات الله، عدم را عبادت مي‌كند و مجسمه بت را مي‌پرستند. [↑](#footnote-ref-18)
19. - آلباني مي‌گويد: منظور طحاوي از اين جمله، رد گروه مجسمه و مشبهه است. آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه الله را در دارا بودن چشم، جثّه و... توصيف مي‌كنند **«تعالي الله عما يقولون علوا كبيرا!»**. و در بخش ديگري از اين سخن مي‌خواهد گروه معطله را رد كند. آنان كه علو [بالا بودن] الله بر خلق را نفي و رد مي‌كنند، حتي معتقدند الله از مخلوقات جدا نيست! بلكه برخي از آنان به صراحت مي‌گويند: «ذات الله در وجود هر موجود هست!؟» يعني: الله در موجوداتش حلول مي‌كند و جهات شش گانه مخلوق الله را در احاطه كرده و در خود جاي داده است و الله بر مخلوقات فوقيت و علو [بالا بودن] ندارد.

    با اين حال برخي از مبتدعان از اين جمله‌ي مؤلف سوء استفاده كرده و سخناني دارند كه منجر به تعطيل صفات مي‌شود و شارح اين موضوع را بيان كرده و شيخ محمد مانع بحث او را خلاصه كرده است. در (ص10) مي‌گويد: منظور طحاوي از اين سخن رد مشبه است ولي اين كلمات مجمل و مبهم است و از الفاظ متعارف در نزد اهل سنّت و جماعت نيست و رد مشبه با نصوص قرآن و سنّت از كلماتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه توهم برانگيز است، شايسته‌تر و بهتر است.

    مثلاً آيه: ﴿ ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست او شنوا و بيناست». ردّي است بر شبهه معطله، پس براي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در جستجوي حقيقت باشد، شايسته نيست به چنين الفاظ و كلماتي توجه و اعتماد كند. زيرا الله تعالي متصف به صفات كمال و عظمت و بزرگواري است و ذات او تعالي بالاتر از مخلوقات و بر عرش مجيد قرار دارد و از مخلوقات جداست، در هر شب به آسمان دنيا نزول مي‌كند حتي در روز قيامت هم مي‌آيد. همه اين‌ها بر حقيقت است لذا اين‌ها را تاويل نمي‌كينم همان‌طور كه صفت يد (دست) را به قدرت و صفت فرود آمدن را به فرمان و... تاويل نمي‌كنيم. ما همه اين‌ها را به معناي وجود داشتن ثابت مي‌دانيم نه به معناي بيان كيفيت و چگونگي. حال امام بزرگواري هم‌چون مؤلف را چه شده كه چنين كلمات و واژه‌‌‌‌‌‌‌هاي توهم برانگيز و خود ساخته به كار برده!!! اگر بگوييد: اين‌ها از كلام طحاوي نيست بلكه با دسيسه وارد كلام او شده، من از باب حسن ظن مي‌گويم، بعيد نيست! به هر حال باطن را هر كس بگويد مردود است و هر كس بيوگرافي مؤلف را بويژه در لسان‌الميزان مطالعه كند، به خوبي مي‌داند كه وي (طحاوي) از علماي بزرگ و رجال مهم و بزرگوار است لذا ما را در اين‌جا و در بسياري از جاهاي ديگر كه مي‌توان او را نقد كرد، به حسن ظن و گمان نيكو وا داشته است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - آلباني مي‌گويد: يعني: آنچه از آيات و نشانه‌‌‌‌‌‌‌هاي بزرگ پروردگار در آن شب ديده است امّا اين‌كه پيامبرص در آن شب الله را با چشم ديده است، ثابت نيست و شارح به همين علت و ديگر علت‌ها گفته است. صحيح است كه پيامبرص در آن شب الله را با قلبش ديده نه با چشم سر. [↑](#footnote-ref-20)
21. - آلباني‌ مي‌گويد: رواياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در رابطه با حقيقت حوض از پيامبرص نقل شده بسيار زياد است تا جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به تصريح ائمه به حد تواتر رسيد و بيش از30 صحابه اين روايات را نقل كرده‌اند و حافظ ابن كثير همه‌ي طرق(سندهاي) اين روايات را در حد علم خود در آخر تاريخ النهايه آورده است و ابن‌ابي‌عاصم در السنة، هفت باب در اين‌باره منعقد كرده و شماره‌هاي اين روايات را ذكر كرده از (155تا161) است اما شماره اين روايات را آن‌طور كه من تحقيق كردم (از734تا776) است و ابن‌ابي‌عاصم در پايان اين روايات با اشاره به متواتر بودن آن‌ها مي‌‌گويند: رواياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در خصوص حوض پيامبرص ياد آور شديم به حدي است كه انسان را به درجه يقين مي‌رساند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - آلباني ‌گويد: اين روايات نيز متواتر است و ابن‌ابي‌عاصم در السنه (ص/163-168) شش باب تحت (ش832-784) آورده است و در اين خصوص بابي منعقد كرده است، شارح در شرح دسته‌اي از اين روايات را آورده كه هشت نوع شفاعت است. نگا: شرح ابي العز. [↑](#footnote-ref-22)
23. - آلباني‌ مي‌‌گويد: در اين جمله طحاوي به برخي رواياتي اشاره مي‌كند كه در آن‌ها تصريح شده، الله نسل آدم را از پشت او بيرون نموده است و در شرح چهار تا از اين روايات را ذكر كرده است و اين را روايات در تعليقي‌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بر «تخريج السنة» (ش/205-195) نوشته‌ام، تخريج شده است و در تعليق (‌‌ص266-چاپ چهارم) حديث مسح الظهر (دست كشيدن پشت آدم) در حديث عمر آمده را از صحيح بودن استثنا كردم، اين اشتباهي از من بود از الله تعالي مي‌خواهم مرا مغفرت كند، بعد از آن متوجه روايت ديگري از جنس و شاهد اين روايت است شدم و آن حديث ابوهريره است كه در شرح ذكر شد و آن را تخريج كرده‌ام و ايجاب مي‌كند كه بدان توجه شود. [↑](#footnote-ref-23)
24. - طحاوي، در اين‌جا به آن روايت عبدالله بن عمرو اشاره مي‌كند كه مي‌گويد: **«خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِصلى‌الله‌عليه‌وسلم وَفِى يَدِهِ كِتَابَانِ فَقَالَ «أَتَدْرُونَ مَا هَذَانِ الْكِتَابَانِ؟». فَقُلْنَا لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلاَّ أَنْ تُخْبِرَنَا. فَقَالَ لِلَّذِى فِى يَدِهِ الْيُمْنَى «هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلاَ يُزَادُ فِيهِمْ وَلاَ يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا». ثُمَّ قَالَ لِلَّذِى فِى شِمَالِهِ «هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلاَ يُزَادُ فِيهِمْ وَلاَ يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا». فَقَالَ أَصْحَابُهُ فَفِيمَ الْعَمَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَ أَمْرٌ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَقَالَ «سَدِّدُوا وَقَارِبُوا فَإِنَّ صَاحِبَ الْجَنَّةِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ عَمِلَ أَىَّ عَمَلٍ وَإِنَّ صَاحِبَ النَّارِ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنْ عَمِلَ أَىَّ عَمَلٍ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ‌صلى‌الله‌عليه‌وسلم بِيَدَيْهِ فَنَبَذَهُمَا ثُمَّ قَالَ «فَرَغَ رَبُّكُمْ مِنَ الْعِبَادِ فَرِيقٌ فِى الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى السَّعِيرِ»**. «بيرون شد در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه دو كتاب بدستش بود، گفت: آيا مي‌دانيد در اين دو كتاب چيست؟ گفتيم: خير، مگر اين كه به ما بگويي. پيامبرص در خصوص كتابي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در دست راستش بود گفت: اين كتاب از طرف پروردگار جهانيان است، در آن اسم‌ها‌ي پدران و قبايل بهشتيان است و سپس بصورت مجمل تا آخرين نفرشان بيان شده بگونه‌اي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه هرگز كم و زياد نخواهد شد.

    ياران پيامبرص گفتند: اگر چنين است كه بهشتي‌يان و دوزخيان مشخص‌اند، پس عمل براي چه است؟.

    پيامبرص فرمود: استوار و ميانه رو باشيد و تا مي‌توانيد خودتان را به حق نزديك كنيد؛ زيرا بهشتي هر عملي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه داشته باشيد، خاتمه و پايان عمرش با عمل بهشتيان خواهد بود و دوزخي هر عملي هم كه داشته باشد خاتمه و پايان عمرش با عمل دوزخيان خواهد بود. سپس پيامبرص آن دو را گذاشت و گفت: پروردگارتان از كار بندگان فارغ شده است و مي‌‌‌فرمايد: **«فَرِيقٌ فِى الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى السَّعِيرِ».** «‌گروهي وارد بهشت خواهند شد و گروهي وارد جهنم مي‌شوند». اين حديث را ترمذي (ش/2291) و احمد در مسند (ش/6720) تخريج كرده‌اند و كساني ديگر اين حديث را صحيح دانسته‌اند، لذا بنده آن را در **«الصحيحة»** 848) تخريج كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-24)
25. - اين قسمتي از حديثي در صحيحين است. و من [آلباني] اين حديث را در تخريج السنه تحت(ش/171) تخريج كرده‌ام.

    در حديث صحيح آمده كه وقتي صحابه اين حديث را شنيدند، گفتند: اگر چنين است پس ما تلاش مي‌كنيم و در روايتي ديگر آمده است پس اكنون كوشش مي‌كنيم، اكنون كوشش مي‌كنيم و اكنون كوشش مي‌كنيم!.

    نگا: **«السنة»** (167-161)‌ اين حديث ردي آشكار است، بر جبري‌هاي متوكلي كه از اين حديث بر خلاف فهم صحابه چيزي ديگر مي‌‌‌فهمند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - اين بخشي از حديث سهل بن سعد ساعدي است كه احمد و بخاري روايت كرده‌اند و در **«الصحيحة»** تحت (ش/216) تخريج كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-26)
27. - اين معناي حديثي است كه «بزار» و كساني ديگر از ابوهريره بصورت موفوع روايت‌كرده‌اند و لفظ حديث به اين شرح است: «بد‌بخت كسي است كه در شكم مادرش بد‌بخت شده است و نيك‌بخت كسي است كه در شكم مادرش خوش‌بخت شده است‌» و كتاب الروض النصير (ش/1098) و تخريج السنه (188) توضيح داده‌ام كه سند اين حديث صحيح است. [↑](#footnote-ref-27)
28. - آلباني مي‌‌گويد: منظور از بحث بررسي در قدر [والله‌اعلم!] اين است كه پيامبرص مي‌فرمايد: «وقتي بحث از تقدير شد سكوت كنيد!» اين حديثي است صحيح كه جماعتي از صحابه آن را روايت كرده‌اند. و حديثي است صحيح كه آن‌را **«الصحيحة»** تخريج كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-28)
29. - اين به سبب كمال، حكمت، رحمت و عدالت پروردگار است نه آن‌طور كه جهم و پيروان او معتقدند، تنها به خاطر قهر و قدرت او تعالي است ر.ك. به شرح زيرا مبناي عبوديت و ايمان در تسليم الله بودن و عدم سوال از تفاصيل حكمت او الله‌تعالي در دستورات، مختصات و قوانين الهي است، زيرا اين بسيار مهّم است و اگر جاي بحث بود همه آنچه در شرح است را بدليل اهميّت‌ آن نقل مي‌كردم اما هر كس بپرسد چرا الله اين كار را كرده است؟ بيقين كه حكم كتاب، كتابي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه الله نوشته را رد كرده است و هر كس حكم كتاب را رد، كند از كافران است. شيخ الاسلام ابن تيميه در مجموع الفتاوا (1/148-150) در اين باره دارد كه خلاصه‌اش به شرح زير است:

    بايد دانست كه ايمان به تقدير الهي دو درجه دارد كه هر درجه دو چيز را در بر مي‌‌گيرد:

    درجه اول: اين است كه ايمان داشته باشيم الله با علم هميشگي‌اش كه از ازل بدان متصف بوده، مي‌دانسته كه مخلوقاتش چه اعمالي انجام مي‌دهند و از تمام احوال‌شان اعم از طاعات و معاصي و اندازه‌ي رزق و روزي مخلوقات را در لوح محفوظ نوشته است؛ و اولين چيزي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه الله آفريد قلم بود و سپس به او گفت: بنويس! پرسيد چه بنويسم؟ الله فرمود: آنچه تا روز قيامت بوجود خواهد آمد، بنويس. بنابراين هر چه قرار باشد به انسان برسد مي‌رسد و هر چه قرار است به انسان نرسد نمي‌رسد. نوشته قلم خشكيده و نامه‌‌‌‌‌‌‌ها پيچيده و جمع شده است و الله‌تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الحج: 70]. «آيا نمي‌دانيد كه الله آنچه در آسمان و زمين است را مي‌دانيد و اين‌ها را در كتابش نوشته است و قطعاًَ اين براي الله آسان است». تقدير مذكور تابع علم الله در جاهاي مختلف بصورت كلي و تفصيلي است. هر چه الله خواسته در لوح محفوظ نوشته و پس از خلقت جنين و قبل از دميدن روح در بدن او، الله فرشته‌اي را مي‌‌‌فرستد به فرشته چهار چيز دستور داده مي‌شود، به او دستور داده مي‌شود كه: رزق و روزي، اجل، عمل و نيك بخت بودنش و امثال اين‌ها را بنويسيد. اين تقدير [قدر] را قدري‌هاي غالي تندرو)‌ در گذشته انكار مي‌كردند امّا كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه امروزه اين نوع تقدير را انكار كنند بسيار كم است.

    درجه دوم: خواست و مشيت جاري و نافذ الهي و قدرت شامل و فراگيري الله است، كه هر چه الله خواسته شده و هر چه نخواسته نشده و در آسمان‌ها و زمين حركت و سكوني بدون خواست الله تعالي صورت نمي‌گيرد لذا در مملكت الهي هيچ چيز صورت نمي‌گيرد مگر با اراده الهي و الله بر هر چيز اعم از موجودات و اشياء معدوم و تواناست. با اين حال الله به بندگانش دستور داده تا از او و رسولانش اطاعت كنند و آن‌ها را از معصيت و نافرماني‌اش نهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كرده و الله ‌سبحانه‌و‌تعالي پرهيزگاران و نيكوكاران عدالت پيشه را دوست دارد و از مؤمناني كه عمل نيكو انجام مي‌دهند راضي و خشنود است، كافران را دوست ندارد و از فاسقان ناخشنود است، به فحشا دستور نداده است، از كفر بندگانش راضي نيست و فساد را دوست ندارد.

    بندگان فاعل حقيقي هستند و الله خالق افعال آن‌هاست و مؤمن و كافر،‌ نيكو كار و فاجر، نمازگزار و روزه دار، خود بنده است.

    بندگان بر انجام اعمال توانايي و اراده دارند و الله خالق آن‌ها و قدرت و اراده‌ي‌‌شان است، الله مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌‌ ‌ ‌﴾ [التکویر: 28-28]. «براي كسي از شما كه بخواهد راه مستقيم در پيش گيرد. و شما اراده نمي‌كنيد مگر اين كه الله كه پروردگار جهانيان است، بخواهد».

    اين درجه تقدير را عموم قدري‌ها تكذيب مي‌كنند، همان كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پيامبرص آن‌ها را مجوس اين امت ناميده است و گروهي از كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه تقدير را ثابت مي‌دانند، در آن غلو كرده تا جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه قدرت اختيار بنده را از او گرفته‌اند و حكمت‌ها و مصلحت را از افعال و احكام الله بيرون كرده‌اند.

    آلباني مي‌‌گويد: جمله‌ي آخر به اشاعره اشاره‌ دارد؛ زيرا آنان هستند كه غلو مي‌كنند و منكر حكمت الهي هستند. براي توضيح بيشتر، ر.ك. به **«شفاالعليل في القضاء و القدر و حكمة التعليل»** نوشته ابن قيم، زيرا بحث بسيار مهمي دارد. [↑](#footnote-ref-29)
30. - شارح مي‌‌گويد: منظور، موارد مذكور از بحث عقيده است كه‌ در شريعت اسلام آمده و اعتقاد و عمل به آن واجب است اما اين كه مي‌‌گويد: «اين مقام راسخان در علم است» منظور علمي است كه به صورت اجمالي، تفصيلي و نفي و اثبات پيامبرص آورده است.

    منظور از علم مفقود، آگاهي از تقدير الهي است كه الله آن را از مخلوقاتش پوشيده نگه داشته و از جستجوي در آن نهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده است. اما منظور از علم موجود، علم شريعت، اصول و فروع آن است، هر كس چيز از آنچه پيامبرص آورده را انكار كند، از كافران است و هر كس ادعاي علم غيب كند، نيز از كافران است.. [↑](#footnote-ref-30)
31. - اثبات لوح تقدير در قرآن مذكور است، الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌ ‌‌ ﴾ [البروج: 21-22]. «‌‌بلكه آن قرآني مجيد است و در لوح محفوظ نگهداري مي‌شود».

    اين از مسايل غيبي است كه بجز الله ‌كسي از حقيقت آن آگاه نيست و ايمان به آن واجب است و داشتن اين اعتقاد كه برخي صالحان از آنچه در لوح نوشته شده آگاهند، كفر به آيات قرآن و رواياتي است كه در آن‌ها تصريح شده كه كسي از غيب به غير از الله آگاه نيست. [↑](#footnote-ref-31)
32. - آلباني مي‌‌گويد: شارح در اين بحث يادآور شده كه علما در خصوص اولين مخلوق، كه آيا قلم است يا عرش، اختلاف نظر دارند و در اين باره فقط دو نظريه وجود دارد. هر چند به اعتقاد من قول را‌حج اين است كه قلم اولين مخلوق است لذا در شرح تعليقي بر اين مطلب نوشته‌ام و اين موضوع را در آن تصريح كرده‌ام. ر.ك. (ص/295) اما مي‌خواهم در اين‌جا اين را بيافزايم كه برابر است اين، يا آن اولين مخلوق باشد فرقي ندارد، البته اين اختلاف بيانگر اين است كه علما و صاحب نظران بر اين واقعيت اتفاق نظر دارند كه اولين مخلوقي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پيش از آن مخلوقي نبوده، وجود دارد لذا كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه معتقدند حوادث آغازي ندارد مخالف اين اتفاق هستند؛ زيرا آنان به صراحت مي‌‌گويند: هيچ مخلوقي نيست مگر اين كه قبل از آن مخلوقي بوده است و به اين صورت معتقدند هيچ چيز نيست كه آغاز حوادث باشد و ابن تيميه در برخي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كتاب‌هايش به اين تصريح كرده است. اگر بپذيريد كه عرش او اولين مخلوق است، آن طور كه از بحث شارح پيداست.

    اين نظريه‌شان را كه مي‌‌گويند حوادث آغاز ندارد، را باطل كرده‌اند و اگر اين را نپذيرند با اين اتفاق مخالفت كرده‌اند؛ بايد انديشيد پس هلاكت بر كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در تقدير مخالفت پروردگار گرديد و براي بررسي تقدير مسايل قدر، با دلي بيمار وارد اين ميدان شده‌اند، با تو هم به جستجوي راز پوشيده غيب پرداخته و با حرف‌هاي [پوچ] خود دروغ پرداز گناه كار باز گشته است!. [↑](#footnote-ref-32)
33. - اين اشاره‌اي است به حديث ابن عباس كه پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«إحفظ الله يحفظك...»**. «دين و قوانين الهي را رعايت كن، الله از تو حفاظت مي‌كند... ». [↑](#footnote-ref-33)
34. - بايد دانست كه عرش به دلايل آيات قرآني و احاديث نبوي، بسيار بزرگ آفريده شده است. به همين دليل، الله آن را به خودش نسبت داده و فرموده است «ذو‌العرش»: (صاحب عرش).

    در اين خصوص آيات ديگري هم هست كه مي‌توان در شرح مطالعه نمود. عرش در لغت به معناي تخت پادشاه است، و از آياتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه عرش الهي را توصيف كرده است يكي اينست كه الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الحاقة: 17]. «و عرش پروردگارت را از بالاي سرشان، در آن روز هشت فرشته حمل مي‌كنند». و در توصيف عرش آمده كه بر روي آب است و در روايات آمده كه فاصله بين لاله گوش تا گردن يكي از حاملان عرش به اندازه مسير هفتصد سال است. و عرش پايه دارد و سقف جنت‌الفردوس است، اين‌ها در روايات صحيح كه در شرح مذكور است، ثابت است و همه‌ اين‌ها از ادله‌اي هستند كه تأويل عرش به مملكت و گسترده بودن قدرت و سلطان، باطل است. و در خصوص اثبات كرسي؛ الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [البقرة: 255]. «كرسي الله به اندازه آسمان‌ها و زمين وسعت دارد». كرسي همان است كه در برابر عرش قرار گرفته است، و به صحت اما بصورت موقوف از ابن عباس ثابت است كه كرسي الله به جاي دو پاي الله است و اندازه عرش را كسي جز الله نمي‌داند؛ اين روايت را در كتاب **«مختصر العلو ذهبي»** تخريج كرده‌ام، و در خصوص كرسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌روايت مرفوع ديگري به اثبات نرسيده است بجز اين كه پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **« ومَا السَّموَاتُ السَّبْعُ في الكُرْسِيِّ إِلاَّ كحَلْقَةٍ مُلْقَاةٍ في أَرْضٍ فَلاةٍ. والكُرْسِيّ وَ فَضْلُ العَرْشِ عَلَي الكُرْسِيّ كَفَضْلِ تِلكَ الفَلاة عَلَيْ تِلْكَ الحَلْقَة»**. «آسمان‌هاي هفت‌گانه در برابر كرسي الله چيزي نيست مگر مانند حلقه‌اي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در دشتي افتاده باشد و برتري عرش بر كرسي همانند برتري همان دشت بر آن حلقه است». و اين دلايلي است كه تاويل كرسي به علم را باطل مي‌كند و اين تاويل از ابن عباس‌ به صحت ثابت نشده، براي توضيح بيشتر به «الصحيحة‌/103» رجوع شود. [↑](#footnote-ref-34)
35. - شارح گويد: طحاوي اين جمله را در اين‌جا فقط به اين خاطر گفته كه پس از ذكر عرش و كرسي بايد بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نيازي الله را از اين دو و... را تذكر دهد، يا اين كه توضيح دهد آفرينش عرش براي قرار گرفتن بر آن است نه به خاطر نياز به آن بلكه در اين امر الله را حكمتي بوده كه به اقتضاي آن، اين عمل صورت گرفته است و ديگر اين كه عالي بر روي سافل قرار دارد و معناي اين جمله اين است كه سافل از عالي پايين‌تر است نه اين كه به آن نيازمند است، به آسمان بنگر چگونه بالاتر از زمين است در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به آن نيازمند نيست، پس بنابراين پروردگار بزرگ‌تر و بالاتر از اين است كه لازمه بالا بودن و فوقيت آن اين باشد كه به آنچه پايين‌تر از اوست نيازمند باشد، بلكه لازمه بالا بودنش از خصوصيات و ويژگي‌هاي او تعالي است و بالا بودن الله حمل بر قدرتش به نسبت آنچه پايين‌تر است و نياز اشيا پايين‌تر به او تعالي و بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نيازي الله از آن‌ها و احاطه الله بر آن‌ها مي‌شود. پس بنابراين الله بالاتر از عرش است و اين توانايي و قدرت خدا بر عرش حاملان عرش را ثابت مي‌كند و الله از عرش بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز است، عرش به او نيازمند است و او بر عرش احاطه دارد و عرش الله را احاطه نكرده و عرش براي الله حصري نيست و الله را محصور نكرده، در حالي كه اين لازمه‌‌‌‌‌‌‌ها از مخلوق منتفي است.

    نفي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنندگان **«علو»** الله معطله هستند و اگر با توضيح و تفسير مذكور با اين مسئله را بررسي مي‌كردند قطعاً به راه راست هدايت مي‌شدند و به يقين مي‌دانستند كه عقل و آيات قرآني با هم مطابقت دارد و به دنبال دليل مي‌رفتند، ليكن آن‌ها از دليل منحرف شده‌اند و در اين‌باره حقيقت همان است كه امام مالك رحمه‌الله در پاسخ به سؤالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از آيه: ﴿ ﴾ [الأعراف: ‌54]. پرسيدند‌ كه چگونه الله بر عرش قرار گرفته است؟ گفت: قرار گرفتن مشخص و معلوم است اما چگونگي آن مجهول. [↑](#footnote-ref-35)
36. - آلباني مي‌‌گويد: در نسخه شارح و نيز نسخه خطي[الف و ب] همين گونه است كه چاپ شده در نسخه شيخ بن مانع و نسخه خطي [ج] و چاپي[خ] با حذف واو عطف [فوقه] ثبت شده است و تنها در نسخه خطي [غ] جمله[و بما فوقه] ثبت شده كه بدون ترديد دو نسخه اخير از نظر معني و روايت شاذ است، از نظر روايت به اين دليل شاذ است كه شارح در (ص/314) مي‌‌گويد: «نسخه اول صحيح است و معنايش اين است كه الله بر هر چيز احاطه دارد و روي عرش است. والله‌اعلم! ممكن است بوسيله برخي نسخه برداران اشتباه شده باشد، سپس كساني ديگر از آن نسخه، نسخه بردار ‌كردند، يا اين كه برخي تحريف كنندگان گمراه به قصد خراب نمودن معنا آن را از متن حذف كرده‌اند تا صفت فوقيت را انكار كنند!! با دليل ثابت است كه عرش بالاتر از مخلوقات است و روي عرش هيچ مخلوقي نيست و اگر چنين نباشد جمله الله بر هر چيز روي عرش احاطه دارد بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌معناست. چرا كه روي عرش مخلوقي نيست كه الله بر آن احاطه داشته باشد، پس بنابراين اثبات «واو» در متن ثابت است و معناي اين جمله مي‌شود؛ الله تعالي بر هر چيز احاطه و فوقيت دارد. [↑](#footnote-ref-36)
37. - شارح مي‌‌گويد: طحاوي در اين جا اشاره مي‌كند كه اسلام و ايمان يكي است و مسلمان تا زماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه گناه را حلال نداند، از دين اسلام خارج نمي‌شود و منظور از اهل قبله كساني است كه ادعا اسلام ندارد و رو به كعبه نماز مي‌خواند هر چند از هواپرستان و گناه‌كاران باشد، تا زماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه چيزي از آنچه پيامبرص آورده تكذيب نكند، مسلمان است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - آلباني مي‌گويد: يكي از بزرگ‌ترين فتنه‌‌‌‌‌‌‌هايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه برخي از فرقه‌‌‌‌‌‌‌هاي اسلامي به سبب علم كلام بدان مبتلا شده‌اند، اين است كه آنان معتقدند، قرآن مجازاً كلام پروردگار جهانيان است، نه بصورت حقيقي!؟ معتزلي‌ها و كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه معتقدند قرآن مخلوق است وضعيت‌شان در اين‌باره روشن و خودشان رسوا هستند. ليكن گروه‌هايي هستند كه منتسب به اهل سنّت‌اند و به ظاهر اين عقيده معتزلي‌ها و...، از كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از اسلام منحرف شده‌اند را رد مي‌كنند اما در حقيقت با معتزلي‌ها هم نظرند و معتقد به مخلوق بودن قرآن هستند!؟ اينان مي‌گويند قرآن قول الله تعالي نيست با اين تفاوت كه آنان به صراحت اين عقيده را ظاهر نمي‌كنند، آنان اشعري‌ها و ماتريدي‌ها هستند.

    آري، دو گروه فوق اين عقيده را در قالب تفسير كلام الهي به كلام نفسي قديمي كه در ملائكه و رسولان آفريده است، مي‌پذيرند و معتقدند الله چنين نيست كه هر گاه كه بخواهد حرف بزند بلكه از ازل متكلم بوده، كه در واقع همان عقيده معتزله است، اما با چنين پوششي!.

    شيخ الاسلام ابن تيميه‌ در ابطال اين تفسير از كلام الهي بحث مهم دارد، ايشان پس از اثبات قديم بودن كلام الهي مي‌گويد: «كلام، صفت كمال است، زيرا آن كه سخن مي‌گويد از كسي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه سخن نمي‌گويد كامل‌تر است، همان‌طور كه دانا و توانا از نادان و ناتوان كامل‌تر است و كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه با اراده و قدرتش سخن مي‌گويد از آن كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بدون اراده و قدرت (اگر اين معقول باشد) سخن مي‌گويد، كامل‌تر است.

    مي‌توان اين بحث را طبق اصول سلف تاييد نمود به اين صورت كه بگوييم: مي‌تواند سخن بگويد يا نمي‌تواتند، اگر نمي‌تواند گنگ است و اگر مي‌تواند سخن بگويد و سخن نمي‌گويد، ساكت است.

    فرقه كِلّابيه كه در اين مسئله از اشاعره پيروي مي‌كنند، معتقدند: سخن گفتن خارج از توان است، پس بنابراين آن‌ها نمي‌توانند اين نظرشان را حجت قرار دهند، گفته مي‌شود كه اين بيانگر قديم بودن كلام است، ليكن قديم بودن آن مدلول كلام و مُعيّن بدون قدرت و اراده است؛ يا مدلول كلام است كه همواره با اراده و قدرتش سخن بگويد.

    ديدگاه دوم؛ عقيده سلف امت اسلامي و پيشوايان آن، عقيده اهل‌سنت است، بنابراين گفته مي‌شود كه مدلول كلام همان نظريه دومي است، نه اولي، زيرا اثبات كلام براي متكلم بدون اراده و قدرت غير معقول و نامعلوم است، در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه حكم بر چيزي نمودن از تصور آن گفته مي‌شود. در پاسخ كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در خصوص كلام چنين باوري داشته باشد؛ گفته مي‌شود، تو را كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كه از عاقلان نمي‌تواند تصور كند؛ و آيا متكلمي مي‌تواند بدون اراده و قدرت سخن بگويد، اگر چنين است، چگونه با دليل عقلي چيزي اثبات مي‌شود كه عاقلانه نيست!!!. و نيز اين نظريه كلابيه كه مي‌گويند: «اگر به سخن گفتن توصيف نشود به گنگي و سكوت توصيف نمي‌شود» فقط در خصوص سخن گفتن با حروف و صوت، عاقلانه است، چرا كه موجود زنده وقتي نيروي سخن گفتن را از دست مي‌دهد متكلم نيست. اين در حالي است كه آن‌ها مي‌گفتند فقط دو حال براي متكلم ممكن است. اول، توانا بر سخن گفتن هست و سخن نمي‌گويد: به اين متكلم مي‌گويند: ساكت يا توانا نيست كه به آن مي‌گويند گنگ؛ با اين فرضيه. اين نظريه‌شان هم باطل شد.

    آنچه بنام كلامي نفسي ادعا مي‌كنند، عاقلانه نيست، چرا كه هر كس سخن نگويد از دو حال خالي نيست يا ساكت است و يا گنگ است، به فرض ثبوت اين ادعا دلالت بر اين ندارد كه هر كس سخن نگويد از اين دو حال خالي نيست و نيز كلام نفساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه آن را ثابت ندانسته‌اند، چيستي آن را ثابت نكرده‌اند، و حتي تصور آن را هم ثابت نكرده‌اند، در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه اثبات چيزي برگرفته از آن تصور آن است، هر كس آنچه ثابت مي‌داند، تصور نكند چگونه مي‌تواند آن را ثابت كند، بنابر همين ابوسعيد بن كلاب بنيان گذار اين فرقه و حتي [اشاعره]، در اين مسئله در توضيح اين ادعا چيزي ذكر نكرده‌اند، بلكه مي‌گويند كلام نفساني معنايي است كه با سكوت و گنگي متناقض است.

    سكوت و گنگي ‌‌‌فقط در صورت تصور كلام ممكن است، ساكت كسي است كه از سخن گفتن و سكوت كرده لذا كسي ‌گنگ است كه از سخن گفتن و عاجز و ناتوان است و يا كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه دو چار گرفتار مي‌شده و در محل سخن گفتن نمي‌تواند سخن بگويد، در نتيجه تا ساكت و گنگ شناخته نشود كلام شناخته نمي‌شود و تا كلام را نشناسيم ساكت و گنگ را نمي‌توانيم بشناسيم. بنابراين آنچه گفته شد آنان آنچه گفتند؛ نتوانستند تصور و ثابت كنند حتي در بحث كلام و اعتقادشان شبيه عقيده‌ي نصاري درباره‌ي «كلمه» و «اقانيم» و «تثليث» و «اتحاد» است؛ زيرا آن‌ها هم در اين موارد چيزي مي‌گويند كه نمي‌توان از آن تصوري داشته باشيم كه تصديق آن لازم باشد.

    فقط هر گاه رسولان عليهم‌السلام‌ خبري ‌‌‌فراتر از تصور ما بدهند، واجب است آن را تصديق كنيم، ولي هرچه با عقل ثابت مي‌شود ناگزير بايد گوينده از آن تصوري داشته باشد وگرنه بدون علم سخن گفته است. به عنوان مثال نصاري بدون علم سخن گفتند، به همين دليل سخن‌شان غير معقول و متناقض است، و هر كس در خصوص كلام الهي بدون علم سخن بگويد، سخنش متناقض و نظرش غير عقلاني خواهد بود.

    آري، از زشتي عمل‌كرد آنان بود كه در اصل دين‌شان و معرفت حقيقت كلام (‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كلام الهي) و همه مخلوقات، سخن شاعر نصراني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه «اخطل» نام دارد را حجت قرار دادند. وي مي‌گويد: «همانا كلام در قلب است، فقط زبان بيانگر محتواي قلب است و بس» گروهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گفته‌اند اين سخن از اخطل نيست. بفرض اين كه شعر از او باشد، بايد متوجه اين باشيم كه حقايق عقلي با آنچه بنام كلامي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بني آدم با آن سخن مي‌گويند آن قدر واضح و روشن است كه نظريه و گفتار هزار شاعر با فضيلت به آن نمي‌رسد، چه رسد به اين‌كه شاعر نصراني‌باشد، آن هم اخطل! گزيده‌اي از مجموع الفتاواي (6/294-297).. [↑](#footnote-ref-38)
39. - آلباني‌ مي‌گويد: منظور اين است كه آن را قلباً و اعتقاداً حلال بداند و گرنه هر كس مرتكب گناهي مي‌شود با عمل خود آن را حلال مي‌داند؛ لذا بايد بين كسي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به حلال بودن آن اعتقاد ندارد و كسي آن را حلال مي‌داند، تفاوت قايل شد و فرد گناه‌كار سزاوار عذاب است، مگر اين‌كه الله او را ببخشد و ايمانش او را از عذاب نجات دهد، بر خلاف خوارج و معتزله و آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كه معتقدند گناه‌كار هميشه در آتش جهنم مي‌ماند، هر چند در نام گذاري ‌گناه‌كار به كافر و منافق اختلاف نظر دارند.

    البته اخيراً گروهي جديدي بوجود آمده كه در تكفير جماعت مسلمانان اعم از رئيس و رؤسا و عموم مردم، از آنان پيروي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده‌اند، بنده با تعدادي از اين‌ها را در سوريه، مكه و... ديده‌ام. آنان شبهاتي همانند شبهات خوارج دارند، و مي‌گويند: هر كس فلان كند كافر مي‌شود، شارح در اين‌جا از اين موارد بحثي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده و سپس از قول اهل سنّت نقل كرده كه معتقدند ايمان قول و عمل است و اضافه و كم مي‌شود و گناه هر گناهي باشد، عملي است نه اعتقادي و به عقيده اهل سنت كفر مانند ايمان داراي مراتبي است و «كفردون كفر» هم هست و سپس مثال مهمّي ذكر كرده كه از فهم و درك گروه‌هاي جديد مورد اشاره پنهان مانده است. و در ص363 مي‌گويد: «در اين‌جا مسئله‌اي است كه بايد متوجه آن باشيم و آن اين‌كه حكم بغير ما انزل الله، بسي اوقات كفري است كه فرد را از دين خارج مي‌گرداند اما گاهي ‌گناه و معصيت است، كبيره يا صغيره و گاهي بر اساس نظريه مذكور مجازي يا كفر صغيره است و بستگي به حال حاكم دارد، ‌زيرا اگر حاكم در اجراي آنچه الله نازل كرده و غير آن خود را صاحب اختيار بداند يا علي رغم يقين داشتن به حكم الله آن را سبك شمارد، در اين موارد مرتكب كفر اكبر شده است (يعني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌: كافر و از دين خارج شده است) اگر معتقد باشد حكم به آنچه الله نازل كرده واجب است و با آگاهي از اين واقعيت و با اعتراف به آن، از اجراي آنچه الله نازل كرده است، عدول كند، سزاوار عذاب و گناه‌كار است و مجازاً كافر ناميده مي‌شود و يا كافر شده امّا كفر او صغيره است و اگر از حكم الله بي‌خبر باشد و براي آگاهي از حكم الله و اجراي آن تلاش هم كرده باشد ولي دچار اشتباه گردد، در اين صورت خطاكار، امّا به خاطر اجتهادش يك پاداش خواهد گرفت و گناهش بخشيده خواهد شد.. [↑](#footnote-ref-39)
40. - آلباني مي‌گويد: «زيرا عقيده مرجئه كه مي‌گويند گناه موجب كم شدن ايمان نمي‌شود، منجر به تكذيب آن دسته از آيات و روايات مي‌شود كه گناه‌كاران اين امت را به آتش جهنم وعيد مي‌دهد و در آن‌ها تصريح شده كه گناه‌كاران اين امت وارد دوزخ مي‌شوند. [↑](#footnote-ref-40)
41. - شيخ بن‌مانع مي‌گويد: «بايد دانست كه اهل سنت و جماعت گواهي به بهشتي يا جهنمي بودن كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از مسلمانان بميرد، راضي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌دهند، بجز كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه رسول‌اللهص خبر داده است اما براي نيكوكاران اميد خير دارند و از سرانجام گناه‌كاران بيمناك هستند، با روشن شدن اين واقعيت بايد بدانيم كه عقيده بسياري از مردم كه هرگاه عالم، امير يا پادشاهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه وفات كرده را ياد مي‌كنند، در پي آن مي‌گويند: «مغفور»: (‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گناهانش بخشيده شده است!) و يا مي‌گويند: «جنت مكان!» و زشت‌تر از اين مي‌گويند: به رفيق اعلي پيوست! بدون ترديد اين‌ها حرف‌هايي هستند كه بدون علم آن‌ها را به الله نسبت مي‌دهند و قول بدون علم با همان گفتار مشركان برابر است كه الله از زبان آن‌ها مي‌گويد: ﴿ ‌‌‌ ‌‌ ‌﴾ [الأعراف: 33]. «و اين‌كه چيزي را شريك الله قرار مي‌دهيد بدون دليل و برهاني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از سوي الله مبني بر حقانيت آن جز در دست نباشد و اين كه به دروغ از زبان الله چيزي را بگوييد كه نمي‌دانيد».

    ولي درباره‌ي مشركين گواهي مي‌دهيم كه جهنمي هستند، زيرا الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ‌ ‌ ﴾ [المائدة: 72]. «بي‌گمان كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به الله شريك آورد، الله بهشت را بر او حرام مي‌گرداند و جايگاهش در جهنم است و ستم‌كاران و ظالمان هيچ يار و ياوري ندارند». [↑](#footnote-ref-41)
42. - شارح مي‌گويد: طحاوي در اين عقيده، خوارج و معتزله را رّد مي‌كند، كه مي‌گويند: انسان مؤمن با گناه كبيره از ايمان خارج مي‌شود.

    آلباني مي‌گويد: امثال معتزله و خوارج بسيارند كه بدون استثنا همه مسلمانان سرزمين‌هاي اسلامي را تكفير مي‌كنند و از وظايف بيروان‌ خود مي‌دانند كه از مسلمانان جدا شده و كلاً با آنان قطع رابطه، همان‌طور كه پيش از اين‌ها خوارج، با مسلمانان چنين عمل‌كردي داشته‌اند، الله آنان را هدايت كند و غلو كنندگان كه سبب اين انحراف شده‌اند را مغفرت كند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - آلباني مي‌گويد: اين عقيده حنفي‌ها و ماتريدي‌هاست كه مخالف عقيده سلف است اما جمهور ائمه‌اي چون مالك، شافعي، احمد و اوزاعيرحمهم‌الله و... است؛ زيرا آنان بر تعريف ايمان قيد، عمل به اعضا را افزوده‌اند، بايد دانست، آن‌طور كه شارح مي‌گويد اين اختلاف صوري نيست، دليل شارح اين است كه همه بر اين اتفاق نظر دارند كه انسان با ارتكاب گناه كبيره از ايمان خارج نمي‌شود و نيز سرانجام گناه‌كار به اراده و خواست الله بستگي دارد، اگر بخواهد عذاب مي‌دهد و اگر بخواهد مي‌بخشد، اين اتفاق نظر هر چند درست است ولي اگر حنفي‌ها با جمهور مسلمانان در انكار عمل از ايمان مخالف نبودند، قطعاً با آنان در اين‌كه ايمان زياد يا كم مي‌شود، هم نظر بودند. آنان علي رغم كثرت ادلّه در قرآن و سنّت و آثار سلف در اين خصوص با جمهور مخالف هستند و شارح دسته‌اي از اين ادلّه را در (ص‌384-38) ذكر كرده‌اند؛ ولي حنفي‌ها علي رغم اين همه ادله صريح بر اين باورشان اصرار دارند كه ايمان زياد و كم نمي‌شود.

    در تاويل آن تكليفي آشكارا و حتي باطل نموده‌اند كه شارح در (ص‌385-384) نمونه‌هايي از اين تاويلات را ذكر كرده است و حتي از ابومعين نسفي نقل كرده كه صحت حديث **«الايمان بصغ و سبعون شعبه...»**. يعني ايمان هفتاد و چند شاخه دارد. را زير سوال برده و مورد طعن قرار داده است!!!؟ اين در حالي است كه تمام ائمه حديث از جمله امام بخاري و مسلم در دو كتاب صحيح‌شان اين حديث را نقل كرده‌اند!؟ و بنده در «الصحيحه» (ش/1769) آن را تخريج كرده‌ام و اين طعنه‌ي او چيزي نيست جز اين‌كه آشكارا مخالف عقيده‌ي‌شان است. چگونه درست است كه اختلاف مذكور صوري باشد در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كه آنان بر اساس همين باورشان براي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي از خودشان، هر چند فاسق و فاجر باشد، جايز مي‌دانند كه بگويد: **«من انشاالله مؤمنم»**، بلكه مي‌گويد: من حقيقتاً مؤمنم)!!!؟؟.

    الله تعالي‌ مي‌فرمايد: ﴿‌ ‌‌ ‌ ‌ ﴾ [الأنفال: 2-4]. «مؤمنان تنها كساني هستند كه هر وقت نام الله بوده شود، دل‌ها‌ي‌شان هراسان مي‌گردد و هنگامي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه آيات او بر آنان تلاوت شود بر ايمان‌شان افزوده مي‌شود و بر پروردگارشان توكل مي‌كنند و آنان كساني هستند كه نماز را اقامه مي‌كنند و از آنچه به آنان روزي داده‌ايم انفاق مي‌كنند».

    و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [النساء: 122]. «و چه كسي در سخن از الله راست‌گوتر است».

    بنابر همين استدلال در تعصب‌شان تندروي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كردند و مي‌گويند هر كس در ايمان خود استثنا كند به يقين كافر شده است! و بر اساس همين باور معتقدند كه بر فرد حنفي جايز نيست كه با زن شافعي ازدواج كند حتي برخي با تسامح گمان كرده‌اند كه مرد حنفي مي‌تواند با زن شافعي ازدواج كند وگفتند آنان را به منزله اهل كتاب قرار مي‌دهيم. ولي بر عكس جايز نيست.

    آري، من يكي از علماي حنفي‌ها را مي‌شناسم كه يكي از علماي شافعي دخترش را خواستگاري ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرد اما او نپذيرفت و گفت:... اگر تو شافعي نبودي...!!؟؟؟ آيا پس از اين باز هم شكي باقي مي‌ماند كه اختلاف حقيقي است؟.

    هر كس مي‌خواهد در اين مسئله بيشتر تحقيق كند به كتاب **«الايمان»** شيخ الاسلام مراجعه كند؛ زيرا اين كتاب بهترين كتابي است كه در اين موضوع تاليف شده است. [↑](#footnote-ref-43)
44. - آلباني مي‌گويد: منظور اين است كه هر چه از پيامبرص به صحت ثابت شده بدون هيچ‌‌گونه فرقي بين حديث احاد و متواتر، حق است، اين حقيقتي است كه ترديدي در آن نيست، لذا فرق قايل شدن ميان حديث احاد و خبر متواتر بدعت و فلسفه‌اي وارداتي در اسلام است و بس كه با عقيده سلف صالح و ائمه و مجتهدين مخالف است، بنده اين موضوع را در رساله‌اي بنام **«وجوب الاخذ بحديث الاحاد في العقيدة والرد علي شبه المخالفين»**. تحقيق كرده‌ام و چاپ و منتشر شده است. [↑](#footnote-ref-44)
45. - آلباني‌ مي‌گويد: اين باور بر اساس تعريفي است كه از ايمان گذشت كه تنها ايمان تصديق است و بس، با توضيحاتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ذكر شد، اين حقيقت روشن شد كه ايمان در اصل متفاوت است و ايمان فرد نيكوكار همانند ايمان فاجر و فاسق نيست. [↑](#footnote-ref-45)
46. - دوستان الله كساني هستند كه در اين آيه توصيف شده‌اند: ﴿‌‌‌ ‌‌ ‌‌ ‌ ‌﴾ [یونس: 62-63]. «آگاه باش! كه قطعاً دوستان و اوليا الله ترس و اندوهي ندارند.آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ايمان آورده‌اند و تقوا پيشه كرده‌اند».

    دوست الله بودن اين نيست كه فردي ادعاي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرامت كند و كارهايي انجام دهد كه «خارق العاده»: (خارج از توان بشر) باشد آن‌طور كه بسياري از مردم گمان مي‌كنند. اين نه تنها كرامت و دوستي الله نيست بلكه از اهانت‌هايي است كه زيبايي اسلام را لكه دار و آلوده كرده است. [↑](#footnote-ref-46)
47. - آلباني مي‌گويد: «اين اشاره‌اي زيباست، بر رد متعصبان مذهبي‌گرا آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پيروي از مذهب‌شان را بر اتباع از كتاب و سنت، ترجيح مي‌دهند؛ اين در حالي است كه هيچ توافقي بين مذاهب و پيروي از قرآن وجود ندارد، زيرا مذاهب مختلفِ زياد هستند، حال آن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در قرآن اختلافي نيست و الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [النساء: 82]. «اگر [قرآن] ‌از جانب غيرالله مي‌بود، در آن اختلاف فراواني مي‌‌‌‌يافتيد». بنابراين هر چه مسلمان از قرآن بيشتر پيروي كنند در نزد الله بزرگوارتر و محترم‌تر است و هر چه بيشتر به تقليد روي آورند از بزرگواري در نزد الله فاصله مي‌گيرند. امام طحاوي با اشاره به همين حقيقت مي‌گويد: «كسي جز فرد متعصب يا احمق تقليد نمي‌كند!؟». [↑](#footnote-ref-47)
48. - بايد دانست كه اين جمله با قول پيامبرص كه در دعاي«استفتاح» به روايت مسلم مي‌‌‌فرمايد: **«وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِى يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ».** «تمام خيرها بدست توست و شر در جانب تو نيست». «ترمذي/3750» منافي نيست، چرا كه معناي اين حديث مي‌شود: توي پروردگار شر محض را نمي‌آفريني، بلكه هر چه اعم از خير و شر مي‌آفريند و چون با حكمت است، خير محسوب مي‌شود با اين حال باز هم ممكن است بسي اوقات يك چيز براي برخي مردم شر باشد، اين جزئي و نسبي است، اما از شر كلي و مطلق الله منزه است كه در شرح توضيح داده شده است، براي تفصيل بيشتر به شرح رجوع شود و نيز ميتوان به كتاب **«شفاء‌العليل»** نوشته ابن قيم رجوع نمود و از همين حقيقت فهميده مي‌شود كه قضيه شر خالقي غير از الله دارد) دروغ محض است، متأسفانه اين دروغ در مقاله‌اي به قلم متعصبي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كينه توز در مجله الحضار شماره (5 سال 18ص52-50) منتشر شده است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - كلمات بين پرانتز در نسخه‌‌‌‌‌‌‌هاي خطي سه گانه وجود ندارد و در چاپ(خ) هم نيست لذا حذف اين جمله صحيح‌تر است، زيرا با وجود اين كلمات معناي جمله مي‌شود: مرتكبان گناهان كبيره كه از امت محمدص نيست و پيش از نسخ آن شريعت‌ها مي‌زيستند، شامل نمي‌شود و اين خالي از ايراد نيست زيرا پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِى قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ».** (هر كس ذره‌اي ايمان در دل داشته باشد از آتش بيرون خواهد شد). «ترمذي/2130» مشاهده مي‌شود كه پيامبرص در اين حديث امت خود را خاص نكرده است، بلكه مطلقاً همه اهل ايمان را ذكر كرده است.

    بايد دانست كه در تعريف گناهان كبيره اختلاف است و بهترين آن اين است كه هر گناهي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بر فاعل آن حد جاري مي‌شود يا به آن وعده آتش داده مي‌شود يا لعنت شده و يا تهديد به غضب و خشم الهي ‌شده است، گناه كبيره است. ر.ك. **«شرح ابي العز»** و مجموع الفتاوا ابن‌تيميه (11/650). [↑](#footnote-ref-49)
50. - اين افزوده از نسخه خطي(‌الف، ب،‌ غ ) است، اين افزوده‌اي مهم است كه در برخي نسخه‌‌‌‌‌‌‌ها به ثبت نرسيده است، از جمله نسخه شارح كه در آن تنها كلمه عارفين آمده اگر به جاي عارفين مؤمنين مي‌گفت: بهتر و شايسته‌تر بود؛ زيرا هر كس الله را بشناسد ولي به او ايمان نياورد، كافر است و اين كه جهم‌بن صفوان و پيروانش در تعريف ايمان تنها به معرفت الله بسنده كرده‌اند، نظريه‌اي باطل و مردود است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - اين دعا به صورت مرفوع از پيامبرص ثابت است و در **«الصحيحه»** تحت (ش1823) آن را تخريج و تحقيق كرده‌ام و در تخريج شرح هم اين را گفته‌ام و اما در آن جا اشتباهاً شماره (1833) ذكر شده، كه اشتباه چاپي است لذا بايد تصحيح شود . [↑](#footnote-ref-51)
52. - آلباني مي‌گويد: دليل اين عقيده، عمل صحابه است، مي‌توان توضيح اين دليل را در شرح مطالعه نمود، زيرا در آن ادله به اندازه‌ي كافي ذكر شده است و علاوه بر آن پيامبرص در خصوص ائمه و پيشوايان سياسي مسلمانان‌، مي‌فرمايد: **«يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ»**. «پيشوايان براي شما امامت مي‌دهند اگر بر ثواب باشد به نفع شما و آنان است و اگر بر خطا باشد به نفع شما و به ضرر آنان است». بخاري/694، احمد و ابويعلي.

    در خصوص خواندن نماز جنازه بر نيكو كار و فاجر، دليل ديگري وجود دارد كه مي‌توان در**«احكام الجنائز»** ص79 مطالعه نمود.

    اما اسناد حديث: **«صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ».** «پشت سر هر نيكو كار و فاسق نماز بخوانيد». ضعيف است، لذا در شرح به آن اشاره كردم و در «ضعيف ابوداود (ش/97) و ابوداود ش/1788 و الارواء (ش/520) توضيح داده‌ام، البته هيچ دليلي بر عدم صحت نماز پشت سر فاسق وجود ندارد.

    حديث: **«اجْعَلُوا أَئِمَّتَكُمْ خِيَارَكُمْ...».** «پيشوايان را از برگزيدگان‌تان انتخاب كنيد». «دارقطني ش/1903»

    از نظر سند **«ضعيف جداً»** است. اين حديث را در الضعيفه (1822) تحقيق كرده‌ام. حتي اگر صحت آن ثابت شود، دليلي در آن نيست جز اين‌كه واجب است پيشوايان از بهترين‌ها باشند، اين يك چيز است اما بطلان نماز پشت سر فاسق چيزي ديگر است، بويژه زماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پيشوايان از طرف حكومت تعيين شده باشند.

    آري، اگر صحت حديث: **«... وَلاَ يَؤُمَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا...»**. «...هيچ فاسقي حق ندارد مؤمني را امامت دهد». «ابن ماجه ش/1134» ثابت شود، آشكارا بر بطلان امامت فاسق دلالت دارد، ولي اسناد اين حديث هم صحيح نيست، رجوع شود به اول باب **«الجمعه»** از كتاب «الارواء»، زيرا در آن‌جا تحقيق كرده‌ام. [↑](#footnote-ref-52)
53. - آلباني مي‌گويد: بجز آن ده نفر و عبدالله بن سلام و... كه پيامبرص، آنان را بشارت بهشت داده است. ما بر اساس گواهي پيامبرص به بهشتي بودن‌شان گواهي مي‌دهيم و امام طحاوي در ماده (95) اين عقيده را به صراحت بيان كرده است.

    از گمراهي و ناداني برخي نويسندگان امروزي است كه عبدالله بن سلام را به دليل اين ‌كه در اصل يهودي بوده، مورد طعن قرار داده‌اند، اين در حالي است كه پيامبرص به بهشتي بودنش در صحيح بخاري ‌گواهي داده است.

    اي‌كاش! مي‌دانستند، فرقي بين يهودي و بت پرستي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مسلمان شود نيست اما آنچه برخي نوشته‌اند چيزي جز تعصب قومي و جاهليت نيست، آري يك فرق وجود دارد و آن اين‌كه پيامبرص، در صحيحين مي‌‌‌فرمايد: **«ثلاث لهم اجرهم مرتين...»** «‌‌سه نفر هستند كه به آن‌ها دو بار پاداش داده مي‌شود...» از جمله آن سه نفر فردي از اهل كتاب است كه به پيامبرص خود ايمان آورده و پيامبر اسلام را درك كرده و از او پيروي و او را تصديق كرده است. فقط فرق عبدالله بن سلام با بت پرستي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ايمان آورده همين است كه به او دوبار پاداش داده مي‌شود و به بت پرست يك بار پاداش داده مي‌شود. [↑](#footnote-ref-53)
54. - به اين دليل اطاعت از متوليان امور مسلمانان هر چند ظلم كنند لازم است كه شورش بر عليه آنان مفاسدي در پي دارد كه به مراتب از ظلم‌شان بيشتر است و حتي صبر بر ظلم آنان موجب بخشيده شدن گناهان مي‌گردد؛ زيرا الله آنان را بر ما مسلط نكرده. مگر بدليل اعمال فاسد ما، چرا كه پاداش از جنس عمل است، پس برماست كه تلاش كنيم تا با استغفار و تربيت و اصلاح نفس اعمال‌مان را اصلاح كنيم.

    الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌﴾ [الأنعام: 129]. «اين گونه برخي از ظالمان را به سبب اعمالي كه انجام مي‌دهند، مسلط مي‌گردانيم».

    آلباني مي‌گويد: اين توضيحي است براي نجات از ظلم حاكمان، حاكماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از نسل خود ما هستند و به زبان ما حرف مي‌زنند اما راه نجات اين است كه مسلمانان به پيشگاه پروردگارشان توبه كنند و عقيده‌شان را تصحيح نمايند و خود و خانواد‌ه‌يشان را بر اسلام صحيح تربيت كنند، تا مصداق اين آيه قرار گيرند كه الله مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌ ﴾ [الرعد: 11]. «خداوند وضعيت هيچ قومي را دگرگون نمي‌كند تا خودشان اقدام به اين كار بكنند».

    يكي از دعوت‌گران معاصر با اشاره به همين موضوع مي‌گويد:«دولت اسلامي را در دل‌هاي‌تان برپا كنيد، تا بر سرزمين‌تان حكومت اسلامي برپا شود». و راه نجات آن‌طور كه برخي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گمان كرده‌اند كه با انقلاب مسلحانه يا انقلاب‌هاي نظامي، نيست با اين‌كه اين‌ها از نوآوري‌هاي عصر جديد است، با نصوص شرعي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه دستور مي‌دهد تغييرات قلبي باشد نيز مخالف است، ناگزير بايد قانون اصلاح نمود تا ساختن افراد را بر اساس آن شروع كنيم: ﴿ ‌ ﴾ [الحج: 40]. «بطور مسلَّم الله ياري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مي‌دهد كسي را كه او را ياري دهد، قطعاً الله توانا و با عزت است». [↑](#footnote-ref-54)
55. - آلباني‌ مي‌گويد: بديهي است كه دين از ويژگي‌هاي مسلمان است، زيرا الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [النساء: 59]. «از الله و پيامبر و از ولي امرتان اطاعت كنيد».

    بايد دانست كه از كفار استعمارگر نبايد اطاعت كرد بلكه واجب است آمادگي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كامل مادي و معنوي بگيريم تا آنان را از سرزمين‌هاي اسلامي‌مان بيرون كنيم و جهان اسلام را از پليدي‌شان پاك سازي‌كنيم.

    و تاويل كلمه **«منكم»**: «از شما» در آيه به «فيكم»: (در ميان شما) بدعتي است كه با دسيسه‌ي انگليس، قادياني‌ها از خودشان ساخته‌اند تا مسلمانان را گمراه كنند و بر اطاعت استعمارگران كافر وادار نمايند. الله تعالي همه سرزمين‌هاي اسلامي را از وجودشان پاك كند. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سنت، به راه روش گفتاري، رفتاري، تأييدي پيامبرص مي‌گويند و جماعت، به جماعت مسلمانان اعم از صحابه و پيروان به نيكوي‌شان تا روز قيامت گفته مي‌شود كه پيروي از آنان هدايت و مخالفت با آنان گمراهي است. [↑](#footnote-ref-56)
57. - آلباني مي‌گويد: منظور اين است كه از سنت منحرف نمي‌شويم و با جماعت سلف مخالفت نمي‌كنيم، تكروي اين نيست كه فرد مسلمان نظريه‌اي را بدليلي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به نظرش قوي‌تر رسيده ترجيح ‌دهد هر چند با جمهور مخالف باشد، چرا كه در قرآن و سنّت دليلي نيست كه تمام ديدگاه‌هاي جمهور در صورتي عدم دليل از مخالف‌شان صحيح‌تر باشد.

    آري، اگر مسلمانان در مسئله‌اي اجماع كردند و هيچ اختلاف شناخته شده‌اي ميان‌شان نبود، در اين صورت واجب است از آنان پيروي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنيم. زيرا الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌ ﴾ [النساء: 115]. «و هركس پس از آن كه هدايت براي او روشن شد، با رسول الله مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پيروي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند او را به آنچه رو ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده واگذاريم و او را به جهنم در آوريم و [جهنم] بد جايگاهي است».

    در صورت اختلاف واجب است به كتاب و سنت رجوع كنيم و هر كس برايش ظاهر شد از آن پيروي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند و هر كس از رجوع به كتاب و سنت حق برايش روشن نشد از قلبش استفتا كند خواه موافق يا مخالف جمهور باشد.

    من معتقدم كسي نمي‌تواند در هر مسئله‌اي تا حق برايش روشن نشود از جمهور پيروي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند، بلكه گاهي مي‌تواند از جمهور پيروي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كند و گاهي هم با جمهور بر حسب اعتماد قلبي و شرح صدرش مخالفت نمايد. پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ».** «از قلبت استفتا كن هر چند فتوا دهندگان فتوا دهند». «دارمي/2588» و مسند احمد/18215. [↑](#footnote-ref-57)
58. - آلباني مي‌گويد: طحاوي به پيروي از ديگر مؤلفان در سنت، تنها مسح بر موزه‌‌‌‌‌‌‌ها را ذكر كرده، به دو دليل:

    1- مسح به موزه‌‌‌‌‌‌‌ها به صورت متواتر از پيامبرص ثابت است.

    2- روافض مخالف اين سنّت هستند، اما دليل متواتر بودن مسح بر موزه از پيامبرص حجتي قوي عليه آنان است. البته تنها ذكر مسح بر موزه‌‌‌‌‌‌‌ها منافاتي با ثبوت مسح بر جوراب‌ها و كفش‌ها ندارد.

    مبحث مسح بر جوراب‌ها را مي‌توانيد در كتاب «المسح علي الجوربين» نوشته جمال الدين قاسمي، ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌مطالعه نماييد. اين كتاب با تحقيق و زير نويسي آلباني و احمد شاكر توسط المكتب الاسلامي چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-58)
59. - بايد دانست كه جهاد بر دو نوع است: اول: فرض عين و جهادي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در برابر دشمنان مهاجم به برخي سرزمين‌هاي اسلامي، و ممانعت از تصرف سرزمين‌هاي اسلامي‌‌‌ است، مثل امروزه فلسطين كه تحت اشغال يهودي‌ها، عراق، افغانستان، چچن و... كه تحت اسعمار استعمارگران هستند. آري، همه مسلمانان بدليل ترك جهاد گناه‌كار هستند، تازماني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه آنان را با جهاد از سرزمين‌هاي اسلامي بيرون رانند.

    دوم: فرض كفايه، اين نوع جهاد به هدف رساندن دعوت اسلامي به ديگر سرزمين‌ها مقرر شده است تا اسلام در آن مناطق حاكم شود، هر گاه اين جهاد را عده‌اي انجام دهند فرضيت آن از ديگران ساقط مي‌شود، در اين جهاد اگر كفار پس از ابلاغ، دعوتِ مسلمانان را پذيرفتند و مسلمان شدند كه نيازي به جنگ نيست اما اگر مانع دعوت شدند با آنان مي‌جنگيم تا فرمان الله حاكم شود، فقط اين جهاد تا قيامت ادامه دارد. متأسفانه برخي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نويسندگان امروزي اين جهاد را انكار مي‌كنند و اين علتي جز ضعف و ناتواني مسلمانان از قيام براي جهادي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه فرض عين است ندارد، چه راست گفت: پيامبرص آن‌جا كه مي‌‌‌فرمايد: **«إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلاًّ لاَ يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ ».** «آن‌گاه كه شما مسلمانان معامله عينه [اين معامله به اين صورت است كه فردي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كالايي را از فردي ديگر به طور نسيه مثلاً 4 ميليون تومان مي‌خرد و بدليل مقروض بودن آن را نقداً 3 ميليون تومان به همان فرد مي‌فروشد] كرديد و دم گاو را گرفتيد[كنايه از توجه مفرط به كشاورزي است] به كشاورزي خرسند و خوشنود شديد و جهاد در راه الله را ترك كرديد، الله ذلت و پستي را بر شما چيره مي‌گرداند و آن را از شما دور نخواهد كرد تا وقتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به دين‌تان[پيروي از رسول اللهص و جهاد در راه الله] برگرديد». ابوداود ش/3464 ر.ك. الصحيحه« ش/11». [↑](#footnote-ref-59)
60. - آلباني مي‌گويد‌: نام اين فرشته در قرآن ملك الموت است لذا نام‌گذاري اين فرشته به عزرائيل آن‌طور كه در ميان عامه‌ي مردم شايع است، هيچ اصلي ندارد و از اسرائيليات است. [↑](#footnote-ref-60)
61. - آلباني مي‌گويد: كفار و فاسقان مسلمان سزاوار عذاب قبر هستند، اين عذاب براي اين دو گروه به دليل نصوص قرآن و روايات زيادي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به حد تواتر مي‌رسند و شارح در شرح ذكر كرده، قطعي و اعتقاد به آن واجب است. اما كنجكاو شدن در كيفيت آن جايز نيست؛ چرا كه عقل از درك كيفيت آن ناتوان است، و در شريعت چيزي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از ديدگاه عقل محال باشد نيست ولي مسايل شرعي وجود دارد كه عقل از درك آن حيران است. بنابراين واجب است تسليم آيات و روايات باشيم، برخي از اين روايت‌ها را مي‌توان در «شرح‌السنه» ابن ابي عاصم تحت شماره‌‌‌‌‌‌‌هاي (877-863) كه به تحقيق تخريج بنده است مطالعه نماييد. [↑](#footnote-ref-61)
62. - آلباني مي‌گويد: اين نيز همان طور كه پيش‌تر ياد آور شدم متواتر است، به جز دو فرشته به نام‌هاي منكر و نكير، در خصوص نام اين دو فرشته به منكر و نكير، در حديثي با اسناد [حسن] ثابت است كه در **«الصحيحه»** آن را تخريج كرده‌ام (1391). [↑](#footnote-ref-62)
63. - اين قسمتي از حديثي است كه در ترمذي (2/75) از ابوسعيد به صورت مرفوع با سند ضعيف روايت كرده است، قسمت اول اين را ابويعلي تخريج كرده و فردي بنام «دراج» در سند آن است و دراج روايات مناكيري دارد. ر.ك. **«المجمع»** (3/55). [↑](#footnote-ref-63)
64. - بايد دانست كه آتش آخرت دو آتش است، آتشي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ كه فنا و نابود مي‌شود و ديگري مي‌ماند و فنا نمي‌شود. اما آتش فنا شدني، آتش عصيان‌گران و گناه‌كاران مسلمان است. آتشي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه فنا نمي‌شود، آتش كافران و مشركان است، اين خلاصه بحثي است كه در آن ترديدي نيست و ادله مختلف با اين ديدگاه سازگار است و نبايد به آنچه شارح در اين‌جا و ابن قيم در **«شفاء العليل»** و **«حادي الارواح»** كه منافي اين نوشته، بسنده كنيم، زيرا آن‌ها در جاهايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه اشاره شد بصورت بنيادي بحث نكرده‌اند و از طرفي دليل صريح و صحيحي مبني بر فناي آتش كافران وجود ندارد و الله تعالي در خصوص بهشتي‌يان مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الحجر: 48]. «هيچ خستگي و ناراحتي به آن‌ها [بهشتي‌‌يان] نمي‌رسد و آنان از بهشت هرگز بيرون نمي‌شوند».

    و همانند اين در مورد كافران مي‌گويد: ﴿ ﴾ [ البقرة: 167]. «كافران هرگز از جهنم بيرون شونده نيستند».

    و آنچه از عُمر و... كه مخالف اين نظريه است، روايت كرده‌اند، از نظر سند صحيح نيست. لذا بنده در تعليقي بر شرح، اين موضوع را توضيح داده‌ام، سپس اين را در **«الضعيفه»** جلد دوم توضيح داده‌ام. [↑](#footnote-ref-64)
65. - در اينجا طحاوي به حديثي اشاره مي‌كند كه پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **« فَرَغَ اللَّهُ إِلَى كُلِّ عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ مِنْ أَجَلِهِ وَرِزْقِهِ وَأَثَرِهِ وَمَضْجَعِهِ وَشَقِىٍّ أَمْ‌سَعِيدٍ».** «الله پنج چيز را براي هر بنده نوشته است كه عبارتند از: اجلش، رزق، مهلت، جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مي‌ميرد و دفن مي‌شود و نيك بخت و بدبخت بودن». اين حديث صحيح است كه در مشكاة (113) و **«السنه»** (309-303) تخريج شده است و در روايات در معناي اين حديث بسيار معروف است. (مسند ش/22354 و22355 مترجم). [↑](#footnote-ref-65)
66. - آلباني مي‌گويد: اولي نظريه اشاعره است و دومي نظريه معتزله و صحيح اينست كه هر دو نظريه را با هم همان‌طور كه طحاوي بصورت تفصيلي ذكر كرده بپذيريم. چون شيخ الاسلام ابن تيميه اين بحث را بصورت شفاف و روشن توضيح داده است لذا نقل كامل آن در اينجا به دليل اهميت موضوع بجا و شايسته است. ايشان در مجموع الفتاوا (8/371-376) مي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نويسد: «مردم اعم از اهل سنت و غيره دو ديدگاه متفاوت در خصوص «استطاعت بنده» دارند، كه آيا استطاعت با فعل شده يا قبل از آن؟.

    در اين موضوع دو ديدگاه متفاوت وجود دارد، گروهي معتقدند استطاعت تنها با فعل است و بس، اين نظريه اشعري‌هايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه قدر را ثابت مي‌دانند و كساني از اصحاب ما و... كه موافق آن‌ها هستند. گروهي معتقدند استطاعت قبل از فعل است؛ اين عقيده‌ي بيشتر نفي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كنندگان قدر اعم از معتزله و شيعه، اوست.

    گروه اول، معتقدند استطاعت فقط براي انجام يك فعل صلاحيت دارد و بس و استطاعت با همان فعل همراه است و از آن جدا نيست.

    گروه ديگري مي‌گويند: استطاعت براي انجام دو چيز متضاد صلاحيت دارد لذا هرگز با فعل همراه نيست، قدري‌ها در اين موضوع از همه منحرف‌ترند، زيرا آن‌ها معتقدند تحت هيچ شرايطي قدرت با فعل همراه نيست، چرا كه مؤثر ناگزير بايد با اثر باشد پس هيچ گاه با آن همراه نيست و معتقدند قدرت، اراده و امر در اين موضوع برابر است، عقيده‌ي صحيحي كه قرآن و سنت آن را تايد مي‌كند اين است كه با آن فعل استطاعتي همراه است كه به غير آن صلاحيت ندارد. در نتيجه استطاعت بر دو نوع است؛ استطاعت مقدم بر فعل و داراي صلاحيت بر دو چيز متضاد است). به اين ترتيب استطاعتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه فقط فعل است، پس آن فعل پديد مي‌آيد و مجوز آن است و اين موجب انجام فعل مي‌شود و آن را محقق مي‌كند.

    الله تعالي در خصوص نوع اول استطاعت مي‌فرمايد: ﴿ ‌ ‌ ‌﴾ [آل عمران: 97]. «براي الله حج خانه بر عهده مردم است البته كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بتواند روي آن راه برود».

    اگر اين استطاعت فقط با فعل مي‌بود، قطعاً حج بر كسي واجب نبود مگر مگر همان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در حال انجام حج است، و كسي با ترك فريضه‌ي حج گناه‌كار نمي‌شد حتي حج پيش از بستن احرام بر كسي واجب نبود، و قبل از بجا آوردن مراسم هم حج بر كسي واجب نبود!!!.

    الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [التغابن: 16]. «‌از الله به ميزان استطاعت‌تان بترسيد».

    الله دستور داده به اندازه استطاعت از او بترسيم و تقوا پيشه كنيم اگر هدف استطاعت مقارن فعل مي‌بود، قطعا تقوا و ترس الله بر كسي واجب نبود مگر همان فعلي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در حال انجام است. چرا كه تنها همان فعل است كه با استطاعت همراه است.

    الله‌تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [البقرة: 209]. «الله هيچ كسي را مكلف نمي‌كند مگر به اندازه توانش».

    وسع همان تواني است كه در انسان قرار داده شده و طاقت انجام آن در وجود انسان است. اگر هدف از وسع، تواني باشد كه مقارن با فعل است، هرگز كسي مكلف به انجام فعلي نمي‌شد مگر همان فعلي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در حال انجام آن است و مكلف به انجام واجباتي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ترك كرده نمي‌شد... و شبيه اين بسيار است. هر دستوري ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در قرآن و سنت به استطاعت معلق شده و عدم آن به عدم استطاعت وابسته معرفي شده، هدف از آن مقارن بودن و همراهي نيست و اگر چنين نباشد پس الله واجبات را بر كسي بجز همان‌هايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه انجام مي‌دهند واجب نكرده است، و از كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه آن‌ها را انجام ندهد ساقط كرده است در نتيجه كسي با ترك واجبات گناه كار نمي‌شود!؟ اما استطاعت مقارني است كه موجب انجام فعل مي‌شود. مانند: اين آيه است كه الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [هود: 20]. «توان شنوايي نداشتند و نمي‌ديدند».

    اين نوع استطاعت، استطاعت مقارن با فعل است كه موجب انجام فعل مي‌شود؛ بنابراين نوع ديگري استطاعت انجام تكليف را ناگزير و الزامي مي‌كند، به اين ترتيب نوع اول استطاعت، استطاعت شرعي است كه امر، نهي، ثواب و عقاب بر مدار آن است و مباحث فقها غالبا در حرف مردم همين نوع استطاعت است.

    دوم: استطاعت كوني است كه قضا و قدر بر آن مدار است و وجود فعل با آن محقق مي‌شود، نوع اول براي سخن‌ها و مسايل و دستورات شرعي است و نوع دوم براي سخن‌ها و آفرينش هستي است. الله مي‌‌‌فرمايد:﴿ ﴾ [التحریم: 12]. «سخنان پروردگارش و كتاب‌هاي او را تصديق كرد». «تحريم/‌12».

    مردم در خصوص اين‌كه قدرت بنده مخالف علم يا اراده الهي است حقيقتي است كه: بنده بر اساس استطاعت اول توانايي بر انجام افعال شرعي پيش از فعل است و الله هم بر آن تواناست و الله بر خلاف آنچه مي‌دانيم و اراده مي‌كنيم، تواناست و اگر نه توانايي بر آنجام آن فعل نبود و بنده بر اين توانايي و قدرت مقارن ندارد؛ زيرا هيچ چيز انجام نمي‌گيرد مگر اين‌كه الله آن را مي‌دانسته و اراده كرده، چرا كه هر چه الله بخواهد مي‌شود و هر چه نخواهد نمي‌شود، و سخن حواريون گوياي همين است كه الله از قول شان مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [المائدة: 112]. «آيا پروردگارت مي‌تواند سفره‌اي از آسمان بفرستد».

    آن‌ها فقط از همين نوع قدرت سوال كردند و يونس نيز اين گونه گمان كرد كه: ﴿ ﴾ [الأنبیاء: 87]. «ما بر او قادر نيستيم».

    يعني: استطاعت را به قدرت تفسير كرده است هما‌‌ن‌طور كه به شخصي‌ گفته مي‌شود. آيا قدرت انجام فلان كار را داري؟ يعني: آن كار را مي‌‌تواني انجام دهي؟ اين سخن در ميان مردم مشهور است.

    قدري‌ها معتقد به نوع اول هستند. يعني: استطاعت قبل از فعل، كه حصول فعل كافي است و [و معتقدند] همين كه بنده خواسته‌اش را بوجود مي‌آورد، او را در هنگام انجام فعل از الله بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز مي‌گرداند!

    و جبري‌ها معتقد به نوع دوم هستند كه استطاعت موجب انجام فعل مي‌شود و مي‌گويند چون اين فعل از غير است لذا انسان مجبور به آنجام آن است، هر دوي اين نظريه زشت، قبيح و نادرست است، زيرا انسان داراي اراده‌ايست كه تابع اراده الله است، الله اين را در جاهاي متعدد از كتاب خود ذكر كرده است، پس وقتي انسان را الله داراي اراده و اختيار و خواسته آفريده نمي‌توان گفت: انسان موجودي مجبور و مقهور است يا اين‌كه الله او را با اراده آفريده نمي‌توان گفت: انسان موجودي است كه براي خودش اراده و مشيت را بوجود مي‌آورد، اگر بگويد: انسان مجبور به اختيار و اراده‌اش است، اين چيزي است كه مانند ندارد و اين مفهوم جبر و اضطرار نيست و كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بجز الله تعالي آن قدرت را ندارد، از اين رو قدري‌ها و جبري‌ها به دو گروه ضد و نقيض اختلاف كردند هر دو گروه در آنچه ثابت دانسته‌اند و در آنچه نفي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده‌اند، باطل‌ هستند.

    ابن‌خطيب و امثال وي از جبري‌ها گمان كرده‌اند كه عقيده داشتن به ترجيح انجام فعل بر ترك آن نياز ضروري به ترجيح دهنده‌اي غير از بنده دارد. چرا كه ممكن است براي انسان انجام يا ترك فعل بگونه‌اي برابر باشد كه بدون ترجيح دهنده‌اي تعيين آن ممكن نباشد لذا هر دوي اين باور صحيح است ولي اين ادعا كه لازمه هر يك به معناي نفي ديگري است، درست نيست، چرا كه انسان بوجود آورنده و كسب كننده كارهاست، اما اين بوجود آوردن نياز به وجود آورنده دارد؛ در نتيجه انسان فاعل سازنده و بوجودآاورنده است، پس از اين كه فاعل، سازنده و بوجود آورنده نبود و ناگزير بايد فاعلي داشته باشد، همان‌طور كه الله مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [التکویر: 28]. «براي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي از شما كه بخواهد راست كردار شود».

    وقتي انسان خواهان استقامت باشد، به راه مستقيم رهنمون مي‌شود، سپس الله تعالي مي‌فرمايد: ‌﴿‌‌‌‌‌‌ ‌﴾ [التکویر: 29]. «و حال آن كه نمي‌توانيد بخواهيد جز چيزهايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه پروردگار جهانيان بخواهد».

    هر چيز بصورت بديهي فهميده مي‌شود و ادله‌‌‌ي سمعي و عقلي بر آن دلالت كند، همه حق است به همين علت هيچ نيرويي تغيير دهنده و قدرتي جز الله نيست، پس انسان در ذات، صفات و افعال به الله نيازمند است، با اين كه خودش داراي ذات، صفات و افعال است و نفي افعال او همانند: نفي صفات و ذات او و انكار حقيقت است حتي اين عمل شبيه غلو صوفيان غالي است كه همه چيز را حق[خدا] مي‌دانند و قرار دادن چيزي كه الله از آن بي نياز[و الله از همه چيز بي نياز است] براي الله، استغناي از الله يا عقيده داشتن به اين كه چيزي بدون [دستور] الله بوجود بيايد، انكار حقيقت و شبيه غلو ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي است كه بگويد: **«أنا ربكم الأعلي»**. «من پروردگار بلند مرتبه‌ي شما هستم!؟». يا معتقد باشد؛ خودش، خودش را آفريده است!؟؟ به اين ترتيب روشن مي‌شود كه فقط عقيده اهل سنّت و جماعت حق است و بس. [↑](#footnote-ref-66)
67. - يعني: طاقت و توان ندارد مگر بر آنچه الله قدرت‌شان ‌مي‌دهد، اين طاقت از نوع توفيق است نه از نوع استطاعتي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به سلامتي، توان، قدرت فرد و سلامتي وسايل ارتباط داشته باشد، اما در كلام مؤلف ايرادي وجود دارد كه شارح توضيح داده است: «تكليف به معناي توان و قدرت استعمال نمي‌شود، بلكه به معناي امر و نهي بكار مي‌رود و بس».

    طحاوي مي‌گويد: «الله مخلوقاتش را فقط به اندازه توان‌شان مكلف مي‌كند لذا آن‌ها فقط به ميزان تكليف‌شان توان دارند» ظاهر اين كلام اين است كه هر دو جمله يك معني دارد، اين درست نيست، زيرا انسان‌ها بيشتر از تكليف‌شان توان دارند. چون الله پاك براي بندگانش آساني و تخفيف را خواسته است و مي‌‌‌فرمايد:‌﴿ ﴾ [البقرة: 185]. «الله آساني را براي شما مي‌خواهد و خواهان زحمت شما نيست».

    و مي‌‌‌فرمايد:﴿‌‌‌‌﴾ [النساء: 28]. «الله مي‌خواهد كار را بر شما آسان كند».

    اگر الله ما را بيشتر از آنچه بدان مكلف شده‌ايم، مكلف مي‌كرد. قطعاً طاقت و توان آن را داشتيم، ليكن نسبت به ما لطف ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده و ما را مورد رحمت خود قرار داده است و بر ما تخفيف داده و در دين براي شما حرج و سختي قرار نداده است و اين اشكال با آنچه ذكر شد پاسخ داده شد و منظور از استطاعت، استطاعت از نوع توفيق است نه توان و سلامتي آلت‌ها و وسايل، در اين عبارت نوعي اضطراب است كه بايد به توجه شود!. [↑](#footnote-ref-67)
68. - شارح در (ص/507) مي‌گويد: آنچه در قرآن بيانگر پاكي الله از ظلم است، نظريه ميانه‌اي بين دو ديدگاه قدري‌ها و جبري‌ها است؛ هر چه از انسان‌ها ظلم و زشتي است از الله نيست، قدري‌ها و معتزله و امثال‌شان معتقدند هر چه انسان انجام دهد كه ظلم و زشت باشد انجام آن بوسيله الله همين گونه است، اين اشتباه است، زيرا چنين تصوري الله را همانند مخلوق دانستن، و قياس الله به بندگان است!! در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه او تعالي پروردگار بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نياز قادر است و انسان‌ها بندگان نيازمند و مقهور هستند.

    متكلمين در تعريف ظلم مي‌گويند: ظلم عمل غير ممكني است كه تحت قدرت داخل نيست، اين تعريف درست نيست، آن‌ها مي‌گويند: امكان ندارد در محدوده ممكنات. مقدورات ظلمي صورت گيرد و هرچه انجامش از او ممكن باشد، اگر آن را انجام دهد. عدالت است بنابراين ظلم صورت نمي‌گيرد مگر از مأموري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از طرف كسي ديگر نهي شده است و الله اين گونه نيست؛ زيرا الله تعالي مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ‌‌ ‌ ‌﴾ [طه: 112]. «و هر كس كارهاي نيكو انجام دهد نه از ظلم و ستمي مي‌ترسد و نه از كم و كاستي مي‌‌هراسد».

    و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [ق: 29]. «سخن من تغيير ناپذير است و دگرگون نمي‌شود و من كم‌ترين ستمي به بندگان نمي‌كنم».

    و مي‌‌‌فرمايد: ‌﴿ ﴾ [الزخرف: 76]. «ما بديشان ستم نكرده‌ايم و لكن خودشان به خويشتن ستم كرده‌اند».

    و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾‌ [الکهف: 49]. «آنچه را كرده‌اند حاضر و آماده مي‌بينند و پروردگارت به كسي ظلم نمي‌كند».

    و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ [غافر: 17]. «امروز هركسي در برابر كاري كه كرده است جزا و سزا داده مي‌شود. هيچ گونه ستمي امروز وجود نخواهد داشت. بيگمان الله سريع الحساب است».

    همه اين آيات بر ضد نظريه فوق دلالت دارد و پيامبرص از قول الله روايت مي‌كند: **«يَا عِبَادِى إِنِّى حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِى وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلاَ تَظَالَمُوا»**. «اي بندگانم! بي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌گمان من ظلم را بر خودم حرام كردم و آن را در ميان شما هم حرام قرار داده‌ام پس ظلم نكنيد». «مسلم/6737»

    اين حديث قدسي بيانگر دو چيز است:

    اول: الله ظلم را بر خودش حرام كرده لذا غير ممكن به اين صورت توصيف نمي‌شود.

    دوم: اين‌كه، الله از حرام نمودن ظلم بوسيله خودش خبر داده، همان طور كه خبر داده، رحمت و مهرباني را بر خودش فرض كرده، اين موضوع حجت‌شان را مبني بر اين‌كه ظلم صورت نمي‌گيرد، مگر از مأموري‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه مورد نهي قرار گرفته، باطل مي‌كند.

    در پاسخ آن‌ها گفته مي‌شود: الله رحمت را بر خودش فرض و ظلم را حرام كرده است، الله چيزي بر خودش فرض و حرام كرده كه بر انجام آن قادر و توانا بوده است، نه غير ممكن است و از انجام آن ناتوان. [↑](#footnote-ref-68)
69. - آلباني ‌گويد، شارح مي‌گويد: اهل سنت بر اين ‌كه دعاها و صدقات براي مردگان سودمند است، اتفاق نظر دارند و سپس ادله‌اي از قرآن و سنت آورده است. اما در خصوص صدقه فقط دلايلي ذكر كرده كه تنها صدقه فرزند براي پدر و مادر سودمند و مفيد است. بديهي است كه صدقه از دعا خاص‌تر است. من اين موضوع را در **«احكام الجنائز»** شرح دادم و اتفاق مذكور را بررسي نموده‌ام. [↑](#footnote-ref-69)
70. - اين ردي است بر كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه صفات الله تعالي را تاويل مي‌كنند، اعم از اشاعره و...، آن‌ها مي‌گويند: منظور از خشم و خشنودي الله؛ اراده خير است.

    اي‌كاش! توجه مي‌كردند كه دو صفت مذكور، با صفت اراده الهي چه فرقي دارد، اين در حالي است كه اين دو را تاويل مي‌كنند و صفت اراده را مي‌پذيرند، در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بنده همان‌طور كه متصف به صفات خشم و خشنودي است، داراي اراده هم مي‌باشد. اما چرا اراده الهي را همانند اين دو صفت تاويل مي‌كنند؟ فقط به اين دليل كه اراده الهي با اراده بنده تفاوت دارد و هر يك متناسب و موصوف است، تمام صفات پروردگار همين گونه است، شارح در اين موضوع بحث گسترده‌اي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌دارد به شرح رجوع شود. [↑](#footnote-ref-70)
71. - يعني: در محبت كسي از آنان افراط نمي‌كنيم و از حد تجاوز نمي‌كنيم، ادعاي مصون بودن كسي را نمي‌كنيم، همان طور كه شيعه در خصوص عليس و ائمه‌ي‌شان ادعا مي‌كنند. [↑](#footnote-ref-71)
72. - مانند: رافضي‌ها كه معتقدند ولايت و دوستي، ‌بدون برائت، بيزاري و تنفر نيست. يعني: ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كسي ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌نمي‌تواند اهل بيت را دوست داشته باشد، مگر اين‌كه از ابوبكرس و عمرس، بيزار باشد، اهل سنّت همه صحابه و اهل بيت را دوست دارند و آنان را با عدالت و انصاف نه با هوي و تعصب در مقامي شايسته‌ي خود آن‌ها قرار مي‌دهند كه سزاوار و شايسته آن هستند. [↑](#footnote-ref-72)
73. - شيخ الاسلام ابن‌تيميه مي‌گويد: «هر كس در خلافت اين ائمه طعنه بزند از الاغ خودش گمراه‌تر است». مجموع الفتاوي (3/152). [↑](#footnote-ref-73)
74. - در نسخه (خ) عبارت بدين صورت است **«نحب العشره...، و نشهدلهم...»**. [↑](#footnote-ref-74)
75. - شارح مي‌گويد: طحاوي در اين جا، وحدت الوجودي‌ها و صوفيان نادان را رد مي‌كند، و گرنه آناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه بر ايمان راستين استقامت كرده‌اند، همواره به پيروي از علم و شريعت سفارش مي‌كنند و باور قطعي دارند كه: الله پيروي از پيامبران را بر همه مخلوقات واجب كرده است و مي‌‌‌فرمايد: ﴿ ﴾ «هيچ پيامبري نفرستاديم مگر اين كه[فرمان داديم] به اجازه الله از او اطاعت شود».

    بسياري از صوفيان گمان مي‌كنند كه با تلاش و كوشش‌شان در عبادت و تزكيه نفس بدون پيروي از قرآن و سنت... به درجه‌اي مي‌رسند كه پيامبران رسيده‌اند!!! و برخي‌ گمان مي‌كنند از پيامبران افضل‌ترند و برخي بر اين باورند كه پيامبران و رسولان چيزي نيستند، جز اين‌كه علم‌شان را از خاتم اولياء مي‌گيرند!!! و هر يك ادعا مي‌كند كه خاتم اوليا است.

    در حقيقت اين علمي است كه صوفيان ادعا مي‌كنند، همان حقيقت قول فرعون است كه معتقدند وجود اين جهان به خودي خود واجب است و اين جهان سازنده‌اي جز از خود ندارد، با اين فرق كه اين‌ها مي‌گويند همه هستي الله است!! اما فرعون آشكارا و كلاً انكار مي‌كرد، البته فرعون قلباً از صوفي‌ها بيشتر الله را مي‌شناخت، چرا كه او سازنده‌اي را ثابت مي‌دانست ولي صوفي‌ها هم‌چون ابن عربي و امثال او معتقدند، وجود مخلوق همان وجود خالق است؛ وقتي آن‌ها ديدند نمي‌توانند شريعت ظاهري را تغيير دهند، گفتند نبوت خاتمه يافته اما ولايت خاتمه نيافته است و ادعا كردند ولايت از نبوت و انبيا و رسولان بزرگ‌تر و مهم‌تر است و ادعا كردند ولايت از نبوت و انبيا و رسولان بزرگ‌تر و مهم‌تر است و ادعا مي‌كنند كه انبيا از مقام ولايت استفاده مي‌كنند!!!.

    و گفته‌اند: اين تغيير در شريعت است، زيرا ولايت براي مومنان پرهيزگار ثابت است، الله مي‌‌‌فرمايد: ﴿‌‌ ‌ ‌ ‌﴾ [یونس: 62]. «آگاه باشيد كه دوستان الله ترسي ندارند و اندوهگين نمي‌شوند، آنان كساني هستند كه ايمان آورده‌اند و پرهيزگارند».

    همان‌طور كه ذكر شد نبوت از ولايت خاص‌تر و رسالت از نبوت خاص‌تر است. [↑](#footnote-ref-75)
76. - آلباني مي‌گويد: اين كه طحاوي پذيرش كرامات را مقيد به صحت روايات كرده كاري بسيار نيكو است، چرا كه بخصوص متاخرين در نقل روايات. كرامات بسيار گسترده عمل نموده‌اند تا جايي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه به همين نام اباطيلي نقل كرده‌اند كه در بطلان آن كسي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه ذره‌اي عقل داشته باشد، ترديد نمي‌كند و حتي بسي اوقات شرك اكبر و شرك در ربوبيت، بنام كرامت نقل مي‌كنند و كتاب طبقات اوليا نوشته شعراني يكي از كتاب‌هايي است كه بيشترين اباطيل در آن نقل شده است.

    مانند اين كه يكي از اوليا كه مي‌گويد: بخاطر ادب در برابر الله20 سال به هيچ چيز نگفتم [كن فيكون] باش كه بوجود بيايد!!؟؟؟.

    الله مي‌گويد: **«تعالي الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً».**

    برخي ‌‌‌‌‌‌‌كرامات صحيح از صحابه ثابت است كه مي‌توان به رياض الصالحين تاليف امام نووي، باب (253)حديث‌هاي(1523-1516) به تحقيق شيخ آلباني، مراجعه نمود، ايرادي هم ندارد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - آلباني مي‌گويد: روايات در اين باره متواتر است. همان‌طور كه بسياري از حافظان متخصص حديث به اين گواهي داده‌اند. اين‌جانب [آلباني] در اين خصوص رساله‌اي دارم بنام **«قصة ‌مسيح الدجال ونزول عيسي‌عليه‌السلام و قتله اياه»** اميد است بتوانم آن را كامل كنم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - منظور از جماعت گروهي است كه براساس اعمال و رفتار پيامبرص و يارانش عمل كنند و بدان دعوت دهند. گروه نجات يافته همين گروه است و اهل حديث به همين گروه و كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از پيروان مذاهب و... كه از آنان پيروي مي‌كنند، اطلاق مي‌شود. [↑](#footnote-ref-78)
79. - شارح مي‌گويد: دين اسلام قوانين شريعتي است كه الله بوسيله رسولان به بندگانش فرستاده است. اصل و فرع اين دين، روايت از رسولان است، اين حقيقتي آشكار است كه براي هر عاقل، فصيح و اعجمي، هوشيار و كم فهم، تشخيص و پذيرش آن با كم‌ترين دقتي ممكن است لذا هر كس اسلام را نخواهد مي‌تواند آشكارا با انكار يك كلمه تكذيب و مخالفت با اسلام و دروغ بستن به الله يا شك در گفتار الله يا رد آنچه الله نازل كرده، يا شك داشتن نسبت به آنچه الله شك را نسبت به آن نفي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كرده و يا آنچه به اين مفاهيم است، از دين خارج شود. قرآن و سنت به برتري و آموزش آسان دين اسلام دلالت دارند، زيرا نمايندگان قبايل مي‌آمدند اسلام را مي‌آموختند در همان وقت بر مي‌گشتند. تفاوت آموزش پيامبرص در برخي الفاظ بر حسب افرادي بوده كه از راه دور براي آموزش اسلام مي‌‌آمدند، مانند: ضمام بن ثعلبه و وفد عبدالقيس، پيامبر به آن‌ها مسايلي آموزش داده كه ناگزير بايد آن را مي‌آموختند، برغم اين كه پيامبرص مي‌دانست كه دينش به زودي در دنيا منتشر خواهد شد و پيامبركساني را به مناطق مختلف فرستاد تا همه نيازهاي ديني‌شان را بياموزند اما كساني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه در مناطق نزديك زندگي مي‌كردند مي‌توانستند در هر وقت به حضور پيامبرص بيايند تا آهسته و تدريجي دين‌شان را بياموزند، يا اين كه پيامبرص از حالت و قرائن متوجه مي‌شد كه مخاطب او مسايل ضروري و اجتناب ناپذير را آموخته، بنابراين بر حسب حال و نياز به او پاسخ مي‌داد.

    مثلاً پيامبرص مي‌‌‌فرمايد: **«قُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ»**. «‌‌بگو به الله ايمان آوردم و سپس استقامت كن». «مسند احمد ش/15814». [↑](#footnote-ref-79)
80. - آلباني مي‌گويد: مانند: مقلداني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه-از قرن چهارم هجري به بعد- تقليد را ديني واجب الاتباع قرار دادند! به همين علت از هدايت و راه يافتن با نور قرآن و سنت اعتراض دارند لذا هر كس تلاش كند از مذهب گرايي نجات يابد و درپي و تمسك به راهنمايي پيامبرص باشد به پيروي از هواهاي نفساني متهم مي‌كنند، الله امام سنت را رحمت كند كه مي‌گويد: دين محمدص روايات و احاديث است، آري، اين چه روش خوبي است براي جواناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از آثار و روايات پيروي مي‌كنند.

    از حديث و طرف‌داران آن روي بر مگردان! كه نظريه پردازي و قياس، ظلمت و تاريكي است اما حديث، نور و روشنايي.

    چه بسا جواناني‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه از پيروي هدايت و راه راست غافل و بي‌خبرند! در حالي‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌كه خورشيد آشكارا طلوع كرده و پرتو افشاني مي‌كند. [↑](#footnote-ref-80)